چاپ دوم

با تجدید نظر

بقلم نویسنده

جنایات تاریخ

کتابفروشی حافظ

بهاء ۲۰ ریال

تهران . ایستگاه سرچشمه

بقلم نویسندهٔ
جنایات تاریخ

چاپ دوم

فاطمه ع
دختر محمد
صلی الله علیه وآله وسلم

از نشریات
کتابفروشی حافظ
تهران ایستگاه سرچشمه

بها ۲۰ ریال

فهرست مندرجات

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا را سپاس میگوئیم و بر پیغمبر اسلام و یاران برگزیدهٔ او درود میفرستیم

منظور ما از این کتاب

در چند سال اخیر مطبوعاتی در ایران منتشر شده است که بیشتر ترجمه از زبان های بیگانه است. عده‌ای از مؤلفین این کتابها نه تنها نظری به بالا بردن سطح دانش و کمك بترقی و پیشرفت اجتماع نداشته بلکه تحت تأثیر تعصب دست به تبلیغاتی زده‌اند که در انحطاط علمی و اخلاقی بعضی از مسلمانان اثر مهمی داشته است.

شاید در نظر اول و با مطالعهٔ سطحی این مطلب احساس نشود و ادعای ما ثابت نگردد ولی پس از دقت کامل در مطالب اینگونه کتابها و در نظر گرفتن اوضاع فعلی کشورهای اسلامی حقیقت کاملا روشن میشود.

یك نویسندهٔ مصری کتابی در نهضت شعوبیه مینویسد وقیام ابومسلم مروزی را بر علیه خلافت امویان تشریح میکند و آزادگی و شهامت ایرانیان را در مقابل ستمکاری خلفا میستاید و این داستان را با عباراتی جذاب و فریبنده مینویسد چنانکه یك نویسندهٔ ایرانی تحت تأثیر قرار میگیرد و آن کتاب را بفارسی ترجمه میکند، ولی خوب که دقت میکنیم می بینیم نویسندهٔ امیو!! در فرصتهائی که هنگام نوشتن

برای‌وی دست‌داده بطور غیر مستقیم کوشیده‌است تا احساسات مسلمانان ایرانی وعربی را علیه‌یکدیگر تهییج کند ودر خلال مطالبی که بظاهر عادی ودلپذیر است سخنانی نادرست راکه معلوم نیست برروی غرض ویا بی‌اطلاعی است بگنجاند.

یك نویسندهٔ انگلیسی کتابی درپیرامون تحولات‌سیاسی دین اسلام وپیدایش فرق ومذاهب مختلفهٔ این دین تألیف میکند ولی خوانندهٔ دقیق درضمن مطالعه میفهمد که منظور نویسنده، تحریك کینه‌های مذهبی وبیدارساختن حس انتقادو نفرت بین‌مذاهب اسلام است.

زیرا مؤلف بامهارت واستادی‌غریبی ضمن بیان‌مسائل تاریخی یا دینی گاهی دسته‌ای را ستایش ودستهٔ دیگری را نکوهش کرده وزمانی با پیروان مذهبی هم‌آهنك شده وبر پیروان مذهب دیگر میتازد.

بلی گاهی‌هم ممکن‌است‌خود نویسنده‌متوجه‌سوءانعکاس نوشته‌های خویش نشود ونه‌تنها به‌پیروی از افکار و اقوال سلف، بدون کوچکترین توجه باوضاع‌فعلی ویا رعایت‌مقتضیات زمان، تحت تأثیرتعصب قرار گرفته، بسهم خود آتش اختلاف را دامن‌بزند. پیداست که وقتی این تبلیغات نابجا با احساسات تند دستهٔ مقابل مواجه‌شود چه اثری خواهد بخشید، نتیجه‌این خواهد شد که جبههٔ دیگرهم تدارك کار خودرا دیده ومعاملهٔ بمثل میکند. آنگاه بااینکه اوضاع سیاسی درامروز برای ایجاد یك وحدت اسلامی کاملا آماده است ملت مسلمان برای چندمین بار ازداشتن اکثریت کافی و مجهز محروم میشود و شاید چندتن ازاینان که بیش‌ازدیگران حرارت بخرج‌میدهند منظورشان همین‌است. اینها راه رسیدن بمقصد راکه ایجاد انقلاب داخلی و زدوخورد بین طبقات مختلف ملت‌است خوب فهمیده‌اند وخیلی بموقع نتیجه‌میگیرند‌مثلامیبینید‌تندروی‌های

عوام و تظاهرات بیجای برخی از آنان مورد تنفر شدید عده‌ای است اینان همین مطلب کوچك را دست آویز کرده سپس بریشهٔ عقیدهٔ مذهبی حمله می‌برند و با مشوب ساختن ذهن طبقه‌ای که از این رفتار متنفرند بین دو دسته از یك ملت را بهم زده ، حس کینه توزی و بدبینیشانرا نسبت بیکدیگر تحریك میکنند . آنگاه در داخل یك کشوری فقط روی انتشار کتابی که مؤلف آن شاید بمنظور غرضهای مادی دست بنوشتن آن زده است اختلاف کلمه‌ای بزرك و شکاف فکری وسیعی تولید میگردد و بسا ممکن است کار بزد و خورد و خونریزی منتهی گردد .

من بمنظور جلوگیری از این تبلیغات مسموم و روشن ساختن اذهان برادران خود بتألیف کتاب جنایات تاریخ دست زدم و غرض‌ورزیهای نویسندهٔ فجر الاسلام (۱) وضحی‌ــ الاسلام (۲) والجوله (۳) و شیعه و اسلام (٤) والشیعه و مانند آنهارا آشکار کردم و به هموطنان تذکر دادم که از رفتار ناپسند و برخلاف منطق که دست آویز مغرضین میشود خودداری کنند و بیشتر به نشر اصول دین مقدس اسلام و مذهب شیعه بپردازند و فکر کنند که امروز چه چیز بیشتر در پیشرفت تبلیغات آنها مؤثر است و از چه راه زودتر میتوانند بمقصد برسند .

خدارا شکر میکنم که تا امروز دو جلد (۵) از این کتاب در دسترس خوانندگان گرامی قرارداده شد ، امیدوارم مجلدات بعدی را نیز بهمان سبك باجتماع امروز تقدیم کنم . این بود منظور دیگری از نوشتن کتاب جنایات تاریخ ، نظری مهمتر

---

۱ و ۲ــ ترجمهٔ آقای عباس خلیلی ۳ــ ترجمه محمدعلی افسر ٤ــ ترجمهٔ آقای کاظم عمادی ۵ــ تا این تاریخ سه جلد از این کتاب منتشر شده

از آنچه در پایان جلد دوم نوشتم .

از نوشتن این کتاب هم که فعلا در دسترس خوانندگان قرار میگیرد یک غرض اجتماعی مهمی دارم .

در این کتاب زندگانی دختر پیغمبر اسلام مورد بحث قرار گرفته است .

چون در پیرامون زندگانی فاطمه(ع) کتابهای متعددی نوشته شده است و ممکن است بعضی بپرسند ، دیگر چرا ؟ و بچه منظور ؟ این کتاب نوشته میشود ؟ واصلا بحث وتحقیق در پیرامون زندگانی اشخاصیکه هزارسال یا دوهزار سال پیش ازجهان رفته اند برای ما چه نتیجه دارد ؟!

شاید تصور کنند، محرك نویسندگان این قبیل کتب تنها وابستگی آنان به کیش و آئین است ولی نا گفته نباید گذاشت که برفرض هم ما قیود مذهبی را کنار بگذاریم از نقطهٔ نظر اخلاقی واجتماعی به بحث و مطالعه در زندگانی شخصیتهای برجستهٔ تاریخ نیازمندیم .

آری یك وقت گمان میکردند ، فقط باید شرح حال یك امام یا یك پیغمبر یا یك مرد برجستهٔ دینی را نوشت ، از اینجهة که تذکره ای در دست باشد، بدون توجه باینکه آیا این حوادث بازندگی عصر نویسنده هم مربوط است یانه از اینرو فقط بناحیهٔ زندگانی سیاسی وی اهمیت میدادند و به تشریح جنبه هائی که بالشکر کشی وفتح وشکست وازاینگونه حوادث ارتباط داشت پرداخته ، بناحیهٔ اجتماعی آن اهمیت زیاد نمیدادند . این بود که گفتارها از کتابهای گوناگون جمع آوری شده و بصورت کتاب مستقلی درمیآمد و خواندن آنها برای مطالعه کنندگان حکم یك داستان کهنه ملالت آوری را داشت که سالهاست از آن گذشته و بازندگی آنها کوچکترین ارتباطی

ندارد . درصورتیکه باید باین نکته توجه کرد که ما هرچند هم ازعهدرجال برجستهٔ دینی دورشویم ، فواصل زمان‌ماننند حلقه‌های بهم پیوسته‌ای است که یکسرآن بزندگانی امروز ما بسته است ویکسر دیگر بزندگانی آنروز اتصال دارد .
بنابراین دراینگونه موارد باید حوادث آنروزرا چنان تحت مطالعه قرار دهیم که تصور کنیم دیروز اتفاق افتاده و ما خود شاهدآن بوده‌ایم وباید برای‌امروزمان از آن استفاده کنیم . انسان از حوادث استفاده های بزرگ میکند ، خواه آن حوادث تازه اتفاق افتاده باشد یاسالیان درازی ازآن بگذرد زندگانی حضرت زهرا(ع) از اینرو باید مورد بحث ومطالعه قرار گیرد که برای‌بانوان اجتماع امروزما درسهای پرفائده‌ای در بردارد .

«گرچه عده‌ای غرض‌ران خواسته‌اند اینجا نیزحقایق را وارونه جلوه دهند . از اینرو ، راست و دروغ چیزهائی گردآورده بسهم خود آتش‌نفاق را دامن زده‌اند .

حال اگرآن کتابها بفارسی‌ترجمه شده‌است این کتاب درعین اینکه وظیفهٔ خود را انجام میدهد بایرادهای آنان نیز پاسخ خواهد داد واگر ترجمه نشده وروزی اینکارلباس عمل بخود بپوشد ذهن خوانندگان قبلا روشن گردیده‌است».

تحلیل شخصیت زهرا (ع) مارا ازاثر شگفت انگیز تعلیمات اسلام درعصر اول این دین مطلع‌میسازد ومیفهمیم، بعکس آنچه مغرضین میگویند اسلام دینی نیست کــه فکر و منطق زن را مقید کرده باشد . اسلام حکمی مبنی براسارت و بندگی زنان صادر نکرده است وبلکه میتوان گفت اسلام تنها دینی است که حقوق اجتماعی زنان را محترم شمرده و

بآنان آزادی فکر و منطق داده است البته تاآنجا که بزیان خود ایشان و یا زیان اجتماع تمام نشود .

فاطمه ع دختری است که درمکتب اسلام تربیت شده وقدرت روحی و قوت منطق و عاطفهٔ زناشوئی و بندگی و فروتنی در مقابل بزرگی خدا را تحت تربیت پدر بزرگوار خوددرهمین مکتب فراگرفته ، مکتبی که‌امروز کوتاه‌فکران بدرسهای‌آن بنظر بی‌اعتنائی مینگرند ، یا رفتار و کردار مردم ظاهر مسلمان را محصول تعالیم‌آن پنداشته و باسلام خرده میگیرند .

اگر از فاطمهٔ (ع) که پروردهٔ پیغمبر (ص) بوده‌و در خانوادهٔرسالت بزرگ شده است بگذریم ، باز مینیم‌اسلام از طبقات دیگر نیز زنانی تربیت کرده است که درشجاعت‌و شهامت وعفت نظیرآنان در این عصر طلائی هم یافت‌نمیشود پس دینی که مربی چنین شاگردانی است‌چگونه میتوان گفت زنجیر اسارت بگردن زن افکنده است‌وچرا نبایدبین آزادی ولجام گسیختگی وتاخت وتاز درمیدان شهوت وپاره‌ساختن پردهٔ عفت فرق گذاشت ؟!

خدیجه دختر خویلدزنی است که چهل سال عمرخویش را در منطقه‌ای که بنهایت از تمدن دور بوده است گذرانیده وسالها عشیره‌وخویشاوندان او سنک وچوب را پرستیده‌اند . وعاطفه ورحم و مردمی نداشتند همین زن پانزده سال یا بیشتر شاگردی مکتب پیغمبر را کرد . در همان روز های نخست بعثت ، شوهرش از پایان‌کار خود نگران بود . این زن که باید او را مظهر عاطفه و مهر زناشوئی دانست بوی میگوید : دلگیر نباش خدا ترا زبون‌نمیکند تورنج میکشی ، تو پی‌کار میروی ، تو برسختیها شکیبائی میکنی‌وبدین گفته

او را دلگرم میسازد آیا کدامیك از زنان تربیت شدهٔ امروز اینطور قیافهٔ پرمهر و محبت بشوهر خود نشان میدهند . از وظایف زن اینست که در محیط خانواده مایهٔ تسلیت شوهر شود و صدماتی را که تحمل مشقات روزانه بروح او وارد ساخته بامحبت ودلجوئیهای خود از وی دور نماید ولی شما خوب دقت کنید چه کسی از زن و مرد ، امروز از زندگانی داخلی و خارجی خود راضی است .

مردها مجبور میشوند ساعت راحتی وآسایش خودرا در کافه‌ها وسینماها صرف نموده بخانه نروند و روی زن و بچهٔ خود را نبینند ، چرا چون کمتر خانه‌ای است که مدیر آن از تربیت صحیح برخوردار باشد .

لذادرداخلهٔ اغلب خانواده‌ها اختلافها وبگومگوها، نارضایت مندیها مشاهده میشود آیا اینست معنی نهضتی که سالهاست طالب آن هستند ؟ نهضتی که انجامش بهم زدن زندگانی زناشوئی ، بهم زدن اجتماع کوچك خانوادها ، بهم‌زدن ملت و کشور است . اگر آثار تربیت‌جدیداینهاست باید انصاف داد ، زندگی صحرا نشینان بمراتب بی آلایش‌تر و دلپذیرتر وفرح انگیزتراست از این زندگی مجلل آمیخته بهزار بلا و مشقت .

اسلام میگوید : زن مایهٔ آسایش‌مرد وشریك زندگانی اوست و حتی مهر زناشوئی را یکی از آیات خدا قرار داده (۱) مرد باید بعزم وقوهٔ خودکار کند و زن بامحبت و

---

(۱) ومن آیاته ان‌خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة ان‌فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون

عاطفهٔ خویش رنج شوی را از خاطر او بزداید .

میگویند زنان باید نهضت کنند بسیار خوب ولی چگونه نهضت کنند و بچه وسیله و بدست چه کسی ؟ بدست آنان که زنان و دختران بیچاره رادر پرتگاه بدبختی سرازیر میسازند؟ بدست آنانکه هزارها خانواده در هم ریخته وملیونها موجود را بفجیع ترین روز نشانده‌اند ؟! نهضتی که غلط و نابهنگام و بدست یك عده شهوت پرست بپا شود معلوم است که نتیجهٔ آن چیست .

آنوقت که بگفتهٔ کوتاه بینان زنان ارزش اجتماعی نداشتند ودر قید اسارت بودند ، فکر ومنطقشان زنجیر شده بود . در صفحات تاریخ همانعصر نام زنانی را میبینیم که معجونی از رشادت و شهامت و شجاعت و دانش و ایمان آمیخته بعفت و پاکدامنی بودند . در خانه فرمانبردار شوهر ومربی فرزند و در میدان نبرد پشتیبان دلاوران و دلداری دهندهٔ جنگجویان و در اجتماعات ناطق زبر دست ودرمقابل مجسمه‌های ظلم و استبداد مانند کوه آهنین میایستادند.

زرقا ، دختر عدی بن قیس همدانی در نبردی که بین علی (ع) ومعاویه در صحرای صفین روی داد در پیشروی لشکر کوفه نقشهای مهمی را بکار میبرد و بشکست دشمن کمك میکرد ، بطوریکه رشادت این زن از نظر معاویه دور نمیماند .

پس از آنکه معاویه بخلافت رسید ، بیاد زرقا افتادو دستور داد ، بفرماندار کوفه بنویسند وسایل حرکت زرقارا « بطوریکه دلخواه اوست » آماده نموده و او را بشام روانه کنند.

پس از آنکه زرقا بشام رسیدو بدربار معاویه باریافت معاویه ابتدا با روی باز از او پذیرائی کرد و بعد گفت: یادت هست؛ درجنك صفین چطور مردم کوفه را بجنك من تهییج میکردی.

زرقا ـ آنچه شده گذشته روزگار رنك برنك میشود وهر ساعت رنك تازه پدید میآید.

ـ آنچه آنروز میگفتی یادت هست؟!

ـ نه

ـ من حرفهای تو یادم نرفته است بارك‌الله، توآنروز به لشکر کوفه میگفتی: مردم! در فتنهٔ بزرگی افتادید، فتنه‌ای که شما را از راه راست منحرف میکند وبتاریکی وحشتناکی میاندازد. فتنه‌ای که شما راکور وکر وگنك خواهدکرد. مواظب باشید! باین بلا نیفتید، چراغ درمقابل آفتاب نور نمیدهد، ستاره‌ها در روشنائی ماه درخشندگی ندارند. هرکس ازما راهنمائی بخواهدباو راه نشان‌میدهیم حق گمشدهٔ خود را میجست‌ویافت. ای‌ارتش نیرومند!شکیبا باشید بکوشید؛ تااختلاف کلمه از میان برود وحق بر باطل چیره گردد.

مردم! خضاب زنها حناست ولی خضاب مردها خون است جنك کنید، صبر کنید، صبر در هرکاری نیکوست.

بله زرقا! توآن روز این حرفها را میزدی، بخدا قسم‌هرخونی که‌علی(ع)درصفین‌ریخت‌تودر آن‌شرکت‌داری.

حالا تصور میکنید این زن گفته‌هایش را انکار کرد! یامعذرت خواست یادر مقابل پادشاه خود سری چون‌معاویه

زبانش لکنت پیدا کرده وخود را باخت ـ هرگز ـ بلکه در پاسخ گفت : معاویه ! چه خبرهای خوب و مسرت بخشی داری؟

ـ از این گفته‌ها خوشحالی !

ـ بله بخدا از شنیدن این خبر خوشحال شدم.

ـ معاویه باتعجب ـ بخداوفاداری شما نسبت بعلی (ع) پس از مرگ وی شگفت انگیزتر است از دوستیتان با او در ایام زندگانیش .

این نمونهٔ زنانی است که اسلام تا این اندازه روح سرشار ، ایمان ، صراحت لهجه بآنها داده است امروز پس از این نهضتها ، پس از اینهمه هیاهو و داد و جنجـال در کجای کشور مردانی باین شجاعت یافت میشود که درمقابل مجسمه‌های ظلم خود را نبازند و از حق خود وعقیدهٔ خود دفاع کنند چه رسد بزنها .

من نمیخواهم بانوشتن این کتاب تنها یك جلد دیگر بمجموعهٔ کتب تاریخی اضافه کنم بلکه میخواهم خوانندگان گرامی از مطالب حساس آن نتیجه بگیرند ، آنها را بـا زندگی خود و خانوادهٔ خود مقایسه کنند ببینند در کجا عقب مانده‌اند ، سعی کنند به پیش بروند و در چه چیز افـراط کرده‌اند دست نگـاهدارند .

تصور کنند ، دستور زندگی خانواده میخوانند نه کتاب تاریخی ، امیدوارم خدا ما و شما را از لغزش نگاهدارد و براه راست هدایت کند .

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

در دامان پدر

در سال ولادت فاطمه (ع) اختلاف بسیاری بین دانشمندان و مؤرخین شیعه وسنی موجود است ولی آنچه بطور قطع میتوان گفت اینکه بعقیده دانشمندان شیعه فاطمه (ع) پس از رسیدن محمد (ص) بدرجهٔ پیغمبری بدنیا آمده . در حالیکه سنی [illegible] میگویند ولادت زهرا (ع) پیش از بعثت پیغمبر بوده .

دستهٔ بزرگی از سنیان وشاید اکثریت قریب باتفاق آنها معتقدند ، فاطمه (ع) پنجسال قبل از بعثت بدنیا آمده همان سالی که قریش خانهٔ کعبه را بنا میکرد محمد (ص) در آنوقت سی و پنجساله بود (۱) درآنسال (پنج سال قبل از بعثت) سیل بزرگی در داخل مکه جاری شد بطوری که دیوارهای خانهٔ کعبه شکاف برداشت . قریش درصدد برآمدند هم دیوارها را درست کنند و هم بالای خانه را سقف بزنند که اشیاء گرانبها از دستبرد دزدان محفوظ بماند ولی خراب کردن کعبه برای آنها مشکل بزرگی بود . اهل مکه از زمان جاهلیت پندارهائی داشتند ، میگفتند: اگر کسی سنگی از خانهٔ

---

۱ - طبری و ابن جوزی نقل از کتاب فاطمه بنت محمد ص ۶۲

بردارد حتماً آسیبی خواهد دید از اینرو هیچکس جرئت برچیدن دیوار را درخود نمیدید ، ولی ولید بن مغیره بخود نیرو داده ودراینکار پیشقدم شد وقسمتی را خراب کرد. مردم هم گفتند: ما تا فرداصبر میکنیم اگر بولید آسیبی رسیداز خراب کردن خانه چشم می‌پوشیم والا بقیهٔ رکن‌هارا نیزخراب کرده ، از نو میسازیم وچون بامداددیگر ولیدرا سالم دیدند جرئتشان زیادشده و بقیهٔ رکن‌هارا نیزتاپی شکافته و بسنك سبز سختی رسیده آنرا مبدأ بنا قراردادند ودیواررا روی‌همان‌سنك بالا آوردند . همینکه ساختمان بمحل نصب حجر الاسود رسید ، بین‌سران‌قبائل نزاع درگرفت . هر قبیله‌ای میخواست افتخار نصب حجرالاسود نصیب‌وی‌شود بنی‌عدی و بنی‌عبدالدار تصمیم گرفتند که نگذارند کسی ازقبیلهٔ دیگر سنك‌را نصب کند و برای استوارساختن این‌تصمیم ظرفی ازخون پر کرده و دست در آن زدند و برای همین‌کار « بخون آشامان » معروف گشتند .

این اختلاف سبب شد که چهار روز بنا بتأخیر بیفتد . سرانجام پس‌ازمشورت‌بایکدیگر روزی که همه‌درمسجدنشسته بودند ابوامیهٔ بن مغیره که ازهمه مسن‌تر بود گفت : اول کسی‌راکه ازدرمسجد داخل شود بداوری انتخاب کنید قریش هم پذیرفتند و اول کسی که داخل‌شد محمد(ص) بود قریش تا اورا دیدند گفتند اوامین‌است‌ما حکم اورا میپذیریم . پس چگونگی‌را بمحمد (ص) اطلاع دادند محمد(ص) دستور داد جامه‌ای یاپارچه‌ای‌را پهن کرده وحجرالاسود را درمیان آن گذاشت‌وفرمود: رئیس‌هرقبیله یك گوشه ازاین‌پارچه‌را گرفته واز زمین بردارد وچون چنین کردند خود او حجرالاسود

را برداشت ودرمحل فعلی نصب کرد و با این‌تدبیر معجزآسا از خونریزی بزرگی ممانعت کرده وبه نزاع رؤسای قبائل خاتمه داد(۱) .

این‌حادثه پنج‌سال قبل‌از بعثت رخ داده ودرآنوقت بنا بگفتهٔ **ابن‌اثیر** در **کامل** و **مسعودی** در **مروج الذهب(۲)** ومجلسی‌در جلد ششم **بحار** و **طبری(۳)** **محمد(ص)** سی‌و پنجسال داشته وهرگاه ولادت فاطمه(ع) نیز دراین‌سال رخ داده خدیجه در سن پنجاه سالگی بوده است چرا که بگفتهٔ مؤرخین(٤) خدیجه درسن چهل‌سالگی بامحمد(ص) که بیست و پنج‌ساله بودازدواج کرده .از اینجا معلوم میشود اظهارعقیدهٔ ابن کثیر شامی(٥) مبنی بر اینکه خدیجه درسن پنجاه سالگی وفات یافته ، بی‌اساس است ، زیرا درصورت موافقت با این نظریه بایدگفت: خدیجه پنج سال قبل‌ازبعثت پیغمبر مرده، در صورتیکه هیچکس ازدانشمندان و مؤرخین چنین‌عقیده‌ای را اظهار نکرده‌اند . **عمرابوالنصر** نویسندهٔ کتاب **فاطمه بنت محمد** (٦) دراینجا دچار اشتباه بزرگی شده و میگوید :

۱ــ کامل ابن‌اثیر ج ۲ ص ۱۷

۲ــ جلد۱ ص ۳۰٦ ۳ــ ج ۲ ص ۲۰۱

٤ــ مروج‌الذهب ج ۱ ص ۲۱۲ و کامل ابن‌اثیر ج ۲ ص ۱۵ و زندگانی محمد(ص) ج ۱ ص ۸۵ وطبری ج ۲ ص ۱۹٦

٥ــ ج ۲ ص ۲۹٤ البدایةوالنهایة

٦ــ این کتاب بقلم آقای محمود بطحی شیرازی بفارسی ترجمه‌شده ودرسال ۱۳۲٤ خورشیدی درتهران باقطع کوچك در ۱۱٦ صفحه چاپ خورده ومرحوم حاجی سیدنصرالله تقوی نیز تقریظی برآن نوشته‌اند .

آنچه بطور تحقیق میتوان گفت وهمهٔ مؤرخین نیز همین عقیده را دارند اینستکه فاطمه در پنجاه‌وچهار سالگی مادرش یعنی چهار سال یا پنج سال پیش از هجرت متولد شده و هر عقیده‌ای که برخلاف این گفته شود باطل است(۱) .

ازطرفی خوداو درجای دیگر همین کتاب(۲) میگوید: «پیغمبر(ص) در بیست و پنجسالگی با خدیجه که چهل ساله بود ازدواج کرد» بنابراین خدیجه پانزده سال از محمد(ص) بزرگتر بوده وچون پیغمبر(ص) در سن پنجاه‌وچهار سالگی بمدینه هجرت فرموده بایستی درچهار سال قبل از هجرت خدیجه شصت و پنجساله باشد نه پنجاه‌وچهار ساله ، دراین صورت چطور ممکن است زنی شصت و پنجساله فرزند بزاید . باز دریکجای دیگر کتاب(۳) متذکر میشود که : «محمد(ص) وخدیجه بیست و پنج سال بایکدیگر بسر بردند» وهر گاه خدیجه در چهار سال قبل از هجرت پنجاه‌وچهار ساله بود باید گفت تا سال ششم یا پنجم هجری زنده مانده که مدت بیست و پنجسال زندگانی وی با پیغمبر(ص) (بگفتهٔ این مؤلف) درست شود . ولی هیچکس ازمؤرخین ننوشته است که : خدیجه پس از هجرت زنده بوده و اگر بخواهیم منظور مؤلف را هجرت صغری یعنی هجرت محمد(ص) بطائف بدانیم بازهم درست نیست ، زیرا هجرت پیغمبر(ص) بطائف درپنجاه سالگی یعنی دهسال پس از بعثت بوده ودرچهار سال قبل از این هجرت خدیجه شصت و یکسال

۱ــ ص ٦٤ فاطمه بنت محمد و ص ٥٧ زندگانی حضرت فاطمه

۲ــ ص ۲۷ ــ ۳۰ فاطمه بنت محمد و ص ۳٦ ــ ٤٠ زندگانی فاطمه

۳ــ ص ۷۷ فاطمه بنت محمد و ص ٦۸ زندگانی حضرت فاطمه

داشته است نه پنجاه و چهار سال پس با در نظر گرفتن اینمقدمات معلوم میشود مؤلف کتاب **فاطمه بنت محمد** چه اشتباه بزرگی کرده است .

این خلاصهٔ نظر یاتی است که علمای سنی در بارهٔ سال تولد دختر پیغمبر (ص) اظهار نموده اند وچنانکه گفتیم بجز **یعقوبی** همه معتقدند که ولادت وی پیش از بعثت محمد(ص) بوده .

ولی در مقابل دانشمندان شیعه تقریباً باتفاق آراء میگویند: **فاطمه**(ع) پس از بعثت محمد(ص) بدنیا آمده **شیخ مفید** ره که از بزرگان علمای شیعه بوده ودرقرن چهارم واول قرن پنجم میزیسته در کتاب **حدائق الریاض** (۱) میگوید: تولد فاطمه در سال دوم هجری است .

ودرمقابل **کلینی** ره که مقدم براو بوده وکتابش مورد اعتماد دانشمندان شیعه میباشد روایتی از امام ششم(ع) نقل نموده که تولد فاطمه درسال پنجم بعثت رخ داده(۲) خود مؤلف نیز همین قول را اختیار نموده **مجلسی** وصاحب **کشف الغمه** نیز به پیروی از این روایت سال پنجم بعد از بعثت را درست دانسته اند .

چیزیکه باعث تردید میشود اینست که صاحب **کشف الغمه** نیز روایتی را از امام ششم(ع) نقل نموده ؛ که فاطمه پنجسال پس از بعثت تولد یافته؛ سالیکه قریش خانهٔ کعبه را میساختند(۳)

۱ــ بحار الانوار ج ۱۰ ص ٤

۲ــ ص ۱۸۵ اصول کافی وص ۳۸۲ مرآت العقول وص ٤ ج ۱۰ بحار الانوار

۳ــ کشف الغمه ص ۱۳۵ بحار الانوار ص ٤ جلد ۱۰ مرآت العقول ص ۳۸ ج ۱

درصورتیکه ما درچندصفحهٔ پیش نوشتیم بنای خانه کعبه در سال سی و پنج تولدپیغمبر(ص) یعنی پنجسال پیش از پیغمبری او بوده است.

لذا برای این روایت که سندش‌هم تمام نیست نمیتوان ارزشی قائل‌شد. بهرحال درصورتیکه زهرا(ع) درپنج سال پس‌از نبوت پیغمبر بدنیاآمده باشد خدیجه درسن شصت‌سالگی بوده واین‌مطلب اگرچه محال‌نیست ولی بعیداست.

فاطمه از پدری که گذشته از مقام نبوت، از لحاظ خانوادگی نیزمورد احترام قبائل عرب واقع ودر صداقت و امانت وپاکدامنی انگشت‌نشان اهالی‌مکه بود و همچنین از مادریکه در بهترین وشریفترین قبائل شهرمکه پرورش‌یافته وهمه‌بدیدهٔ احترام باو نگاه میکردندمتولدشد. بحکم‌وراثت کافی‌است که آثار این‌صفات برجسته از پدر ومادر وخانواده درچنین کودکی ازهمان‌اوان طفولیت ظاهرشود، گذشته‌از آنکه دربعضی روایات شیعی دیده میشود: انعقاد نطفهٔ فاطمه پس‌از یک‌سلسله عبادات وریاضیاتی که پیغمبر(ص) متحمل‌شد صورت گرفته وبدیهی است که همهٔ این عوامل در سرشت این مولود دخالت داشته‌است؛ بعلاوه فاطمه تحت تربیت مستقیم پدرش روزگار را طی کرده ودر همان مکتبی که او درس راستی وامانت وخداپرستی وشفقت و زیردست‌نوازی‌را فرا گرفت تعلیم‌مییافت، ازاینرو نبایدتعجب کرد که پیغمبر بچنین دختری فوق‌العاده احترام گذارد، یا درجلوی‌پای‌او برخیزد یا آزار ویرا آزار خود بداند.

همانطور که محمد(ص) از کودکی براستگوئی و درستکاری‌مشهورشدفاطمه نیزدرخانوادهٔ پیغمبر براستگوئی ضرب المثل بود عایشه روزی برای گله کردن از وی بنزد

پیغمبر (ص) آمد و پس از اینکه سخنان خود را گفت از پیغمبر (ص) خواست تا از خود زهرا بپرسد چه اقرار داشت که او دروغ نمیگوید «۱» و درجای دیگر میگوید : من از زهرا راستگوتر ندیدم مگر پدرش را (۲) این پاك سیرتی بود که پیغمبر راوادار میکرد آن اندازه بوی ابراز علاقه کند

گاهی عایشه بمحمد (ص) اعتراض میکرد که چرا این همه بزهرا محبت میورزد . پیغمبر در پاسخ او میگفت :من از جانب خدا مأمورم که دخترم رااحترام کنم .

آنروز پس از علی بن ابیطالب (ع) کسی در خاندان پیغمبر (ص) بپایهٔ زهرا نمیرسید . زهرا نمونهٔ کاملی از تربیت شده های مکتب اسلام بشمار میرفت و بایستی از نژاد وی بهترین و برجسته ترین افراد ، بجامعهٔ اسلامی تقدیم شود ، از اینرو چه بعدی دارد که پیغمبر مأمور باحترام او باشد. آنگاه در اینجا نکتهٔ دیگری هست . پیغمبر بایستی بیشتر پیروان خود راعملا تربیت کند .

شاید یك رشته از مأموریت او نیز این بوده که با تربیت دختران خود عملا مردم آنروز رااز تبه کاریهائی که درزمان جاهلیت مرتکب میشدند بازدارد.

برای فهمیدن این حقیقت ما دراینجا ناچاریم از طرز سلوك ومعاشرت اعراب با زنان ودختران « پیش از ظهور دین مقدس اسلام » بطور اختصار صحبت کنیم .

برعکس عقیدهٔ عبدالله عفیفی مؤلف کتاب زن عرب

۱ـو۲ بحارالانوار ص ۳۵ جلد ۱۰ ازمسند ابی یعلی و وحلیهٔ ابی نعیم

درجاهلیت و اسلام (۱) وهمچنین بخلاف گفتهٔ عمرا بو النصر نویسندهٔ کتاب فاطمه دختر محمد زن و دختر درجاهلیت نه‌تنها ارزش اجتماعی نداشتند بلکه یك تن انسان هم بشمار نمیآمدند.

داستانهائی دراین مورد نقل شده که پاره‌ای از آنها درعین اینکه رقت آور است نشان میدهد، اسلام در مدت کوتاهی چطور توانسته است چنان روحیه‌های سرکش و خشنی راتغییر داده ورأفت و مهربانی راجایگزین سنگدلی وخشونت سازد.

شیخ جعفر نقدی مؤلف کتاب (زن دراسلام (۲) در صفحات ۷ــ۹ کتاب خودمختصری ازفجایع عربهای‌جاهلیت را دربارهٔ دختران متذکر شده ومیگوید: اعراب‌رسمازنها را مثل یك حیوان میفروختند ویا مبادله میکردند و برخی از قبائل دختران خود رادرگودالی کرده وروی آنها خاك میریختند تا بمیرد ویا ازمناره وکوه بلندپائین‌می‌انداختند وعده‌ای از آنها ولادت‌دختران‌را بفال‌بدمیگرفتند.

قرآن‌نیز باین‌رفتار وحشیانه‌درچند قسمت‌اشاره‌مینماید ولی این دومؤلف یاروی تعصب ملی وحفظ قومیت ویا روی نظر دیگری بمدافعه پرداخته‌اند مخصوصا عبدالله عفیفی میگوید:دختران بقدری درنظر پدرهاشان محترم بودند که عده‌ای‌دختران‌خودرا بخداختصاص داده وآنهارامیپرستیدند آنگاه برای‌تأیید گفتار خودداستان‌خواستگاری حرقه‌دختر

---

۱ المرأة العربیه فی الجاهلیة واسلامها

۲ ــ المرأة والاسلام

نعمان بن منذر را متذکر میشود که خسروپرویز وی را از نعمان خواستگاری نمود ، ولی نعمان با اینکه حاکم و دست نشاندهٔ خسرو بود از کثرت محبتی که بدختر خود داشت راضی نشد او را شوهر بدهد .

عبدالله عفیفی و عمرابوالنصر از این داستان چنین نتیجه میگیرند که دختر نزد اعراب باندازه‌ای بزرگ بوده که حاضر نمیشدند او را به یك شوهر دهند (۱ و ۲) اگرچه آن اجنبی پادشاه مقتدری مانند خسروپرویز باشد ولی چنانکه گفتم این دو نویسنده زیر فشار تعصب ملی واقع شده و این طور اظهار عقیده نموده‌اند :

امتناع نعمان بن منذر از این وصلت ناشی از کثرت علاقه و شدت محبت او بدخترش نیست ، بلکه روی همان تنفر و کینه‌ای است که آنوقت ، از ایرانیان در دل عربها بوده و ازدواج با اجنبی و بخصوص ایرانی را برای خود ننك میدانستند

---

۱ ـ ص ۲۸ ـ ۳۰ کتاب فاطمه بنت محمد و ص ۱۷ ـ ۱۹ زندگانی فاطمه

۲ ـ عبدالله عفیفی در کتاب المرأة العربیة فی الجاهلیة و اسلامها باین داستان اشاره کرده و میگوید : خسروپرویز ، حرقه دختر نعمان بن منذر را خواستگاری کرد ولی نعمان با اینکه حاکم و دست نشاندهٔ او بود حاضر نشد ، دخترش را بدربار ایران بفرستد و در پاسخ فرستادهٔ خسرو عذر آورد .

پرویز که انتظار جواب منفی نداشت خشمناك شده نعمان را بدربار احضار کرد بقیه در صفحهٔ بعد

بطورخلاصه میتوان فهمید که دختران دردوره جاهلیت بسیارخوارو ناچیز بوده‌اند . بلی شایددرخانواده‌های اشرافی وسرمایه‌داری بیش ازخانواده‌های پست‌ازدختر رعایت‌میشد ولی این اندازه‌رعایت‌رانمیتوان دلیل میل غریزه‌ای‌وفطری گرفت بلکه‌ازاینجهة است که مردمان ثروتمندعلاقمندیشان به همه چیز بیشتر ازطبقهٔ عادی‌است.

همینکه دین مقدس اسلام انتشار یافت و محمد (ص) رهبری مردم رابعهده گرفت ازیکسو بادستورات علمی‌قرآن وازیکسو با تربیت عملی خودمأموریت‌داشت که‌این کردار زشت راریشه کن سازد .

دورانی که فاطمه درخانه پدر وتحت‌تعلیم‌پیغمبراسلام روزگار میگذرانیده اگر چه اجازه نداده‌است نتایج تعلیم پدرش آشکارشود وآنچه را درمکتب اویاد گرفته بموقع اجرا وعمل بگذارد ولی فضایل اخلاقی فاطمه‌بیشتر درخانهٔ

نعمان‌سرپرستی‌دخترش رابه هانی بن‌قبیصهٔ‌شیبانی واگذاشت وبدربار خسروپرویزرفت . پادشاه ایران به کیفر نافرمانی دستورداد نعمان رازیر پای فیل انداختند ،تاگوشت و پوستش پاره گردید . پس‌از مرگ نعمان خسرو مجدداً حرقه را ازنگاهبان وی خواستگاری کرد ،ولی هانی نیزپیشنهاد خسرو را نپذیرفت . بالاخره خسرو برای‌اینکه‌عربهای نافرمان راتنبیه کند سپاهی بدانصوب فرستاد ولی سربازان ایران درذی‌قار،ازسپاه عرب شکست خورده وجنگ به‌نفع عربها پایان یافت .

علی بن ابیطالب (ع) آشکار گردید . آنجا معلوم شد پیغمبر (ص) چگونه زهرا را برای زندگانی درمحیط خانوادگی جدید تربیت کرده و باید نتیجه گرفت که دختران قبل ازهرچیز باید بوظایف خانوادگی آشنا بوده و تکلیفی را که محیط تازه بگردن آنها می اندازد دانسته باشند .

دراینکه باید دختران تعلیم و تربیت کامل را فرا بگیرند هیچ تردیدی نیست ، ولی اشکال درطرز تعلیم و تربیت و نتایجی است که براین دو ، بار خواهد شد . دراینجا گفتنیها زیاد است ولی از موضوع کتاب خارج میشود چیزیرا که بطور اجمال باید یادآور شد اینکه ، آموزش و پرورش دختران در کشور ما روی اصول خیلی نادرستی اجرا میشود .

در دبیرستانهای دخترانه گذشته ازهمهٔ مفاسد برنامهٔ تعلیماتی را طوری ترتیب داده‌اند که یك دختر دانش‌آموز پس ازآنکه چندسال عمرخودرا صرف کرد و جان سالمی از چنان محیط فاسدی بدر برد نه اصول خانه‌داری و زندگی باشوهر را فهمیده و نه چیزهائی که یادگرفته بدرد زندگی جدید او میخورد .

لذا کمتر اتفاق میافتد چنین خانواده‌هائی ازخوشبختی حقیقی بهره‌مند شوند .

هنگام زناشوئی

همانطور که دانشمندان شیعه وسنی درسال تولد فاطمه (ع) با یکدیگر هم‌قول نیستند ، این اختلاف درسن فاطمه هنگام ازدواج نیز موجوداست .هرگاه گفتهٔ دانشمندان‌سنی راپذیرفته وبگوئیم دختر پیغمبر (ص)درسال بنای خانهٔ کعبه یعنی پنجسال پیش‌از آنکه محمد (ص) بدرجهٔ پیغمبری برسد تولد یافته ناچاریم بگوئیم‌هنگام عقد هیجده ساله یانوزده‌ساله بوده‌درصورتیکه بگفتهٔ دانشمندان شیعی بایستی هنگام عقدنه‌ساله باشد .

مؤلف کتاب **زندگانی فاطمه** در اینجا هم اشتباه بزرگی رامرتکب شده‌وی چنانکه گفتیم در صفحه ۵۷ کتابش می گوید:« آنچه امروز بتحقیق پیوسته ورأی همگی برآنست اینکه فاطمه درپنجسالگی مادرش‌یعنی چهارتا پنجسال‌پیش ازهجرت دیده برجهان گشوده وغیر ازاین رأی هر عقیـدهٔ دیگری موجب گمراهی‌است » ودرذیل این گفتـه اضـافه میکند «این‌سخنی بود که ما راجع بزمان تولد فاطمه بیان کردیم ودرآن انواع اختلافات مؤرخین‌را بازنمودیم‌و اگر چه نظیر این اختلاف درسرتاسردوران زندگی فـاطمه بسیار است ولی خوانندگان باید بخاطر داشته باشند که ما آنچه رابرای ایشان نقل میکنیم ازصحیحترین اخبارومطمئن‌ترین مصادرگرفته‌ایم وباآنکه دیگران غیرازاین راه براههای دیگر نیزرفته‌اند ولی راهی که ما اختیارکرده‌ایم‌استوارتر وبرای پیروی کردن سزاوارتراست .!!

مؤلف باآنکه دراین صفحه چنین اظهارعقیده میکند در ص ۸۰ میگوید: «چنانکه تمام مؤرخین گفته‌اند تاریخ ازدواج پس ازجنك بدر و درآن هنگام زهرا هیجده ساله وعلی بیست‌وپنج‌ساله بود» حالا بگفتهٔ ایشان هرگاه فاطمه درچهار یاپنجسال قبل‌ازهجرت متولد شده باشد باید در این سال (پس‌ازجنك‌بدر) هفت ساله یاهشت ساله باشد، نه هیجده ساله !!

چنانکه گفتیم بگفتهٔ کافی ومجلسی ره که از امام ششم روایت کرده اند اطمینانمان بیشتراست زیرا هرچه باشد تاریخ ولادت یك نوزاد راکسان‌او بهتراز بیگانگان‌میدانند.

وانگاه‌چگونه‌میتوان گفت‌فاطمه‌با وجودخواستگارانی که داشته تاسن هیجده سالگی در خانهٔ پدر مانده باشد. مؤلف کتاب‌فاطمه بنت محمد باین اعتراض‌پاسخ‌میدهد که‌چون پیغمبر بفاطمه(ع) علاقهٔ شدیدداشت وزهرا بواسطهٔ اوصاف پسندیدهٔ خود توجه پدررابخود جلب کرده و در خانهٔ پیغمبر مقام‌مادرش راداشت ازاین رومحمد(ص)ازدواج وی‌را بتأخیر انداخت: این پاسخ درست نیست پیغمبر(ص) هرچند هم، بدخترش علاقمند باشد باحکام خود علاقمندتر است اوپیوسته مردم راترغیب میکرد که دخترانشان رازود شوهر داده وزودتر برای پسران زن بگیرند اکنون‌چطور میشود خودش این حکم را اجرا نکند وانگاه مگر پیغمبر میخواست دخترش رابخارج مدینه شوهردهد که بدوری او حاضر نبود ؟!.

بهر حال‌این‌اختلاف، درنتیجهٔ اختلاف درتاریخ ولادت فاطمه (ع)میباشد واگر ازگفتهٔ کلینی ره و مجلسی و

دانشمندان دیگر شیعی پیروی کنیم باید گفت: **فاطمه (ع)** نه ساله بخانهٔ شوهر رفته‌است

علی بن عیسی اربلی صاحب کتاب **کشف الغمه** میگوید: **فاطمه (ع)** هشت سال درمکه باپدرش بود وبا او بمدینه حرکت کرد وده‌سال‌هم‌درمدینه زنده ماند(۱) اینها خلاصهٔ گفتاری بود که‌دراینمورد ذکرشده.

۱- کشف الغمه ص ۱۳۵

خواستگاری

در اینکه ابوبکر و عمر پیش از علی بن ابیطالب(ع) بخواستگاری فاطمه آمده‌اند جای تردید نیست و بلکه از بعض روایات و گفتهای مؤرخین میتوان فهمید که غیر از این دو نفر دیگران نیز برای این منظور با محمد (ص) وارد مذاکره شده‌ولی نتیجه نگرفته‌اند و پیغمبر (ص) درپاسخ هریك از آنهامیگفته است تاخداچه‌خواهد پیغمبر (ص) دربارهٔ ازدواج دختران‌خود آنچه بایستی ازتناسب سنی واخلاقی وخانوادگی رعایت‌شود درنظر می گرفت . خوداو هنگامیکه‌دربارهٔ زناشوئی‌دستور می‌دهد ، می‌فرماید : هنگام ازدواج مواظب باشید . شرافت خانوادگی رارعایت کنید ، ازهر کس‌وهرخانواده زن‌نگیرید وباهر کس‌وصلت نکنید . لذا درنظر داشت‌دختری‌راکه‌بدان درجه ازکمال واخلاق رسانده بکسی که درخـور همسری او باشد شوهر دهد . رعایت این اصول در دوام علقهٔ زناشوئی مؤثر است وبرعکس بی‌اعتنائی بآنها و در نظـر نگرفتن تناسب خانوادگی ، تفاوت سنی ، تناسب اخلاقی . غالباً بـه مشاجره ونزاع وبالاخره بجدائی‌زن‌وشوهر منتهی خواهدشد.

بعض خانواده‌ها بصرف ملاحظهٔ ثروت‌وسود پرستی و غرضهای مادی‌دیگر دختری‌را بمردی شوهر می‌دهند که بـه هیچوجه برای همسری اومناسب نیست بدین جهة ازهمان‌روز اول بجای اینکه عطوفت ، مهربـانی ، لطف ، صفـا درآن

خانواده بار بگشاید خشونت ودرشتی وزدوخورد وقهر ومنازعه حکمفرما خواهدشد . ما نوشتیم که دردورهٔ جاهلیت بعضی از قبائل عرب دختران خودرا حیوانی بیش نمیدانستند و آنها را مانند مال التجاره خرید وفروش می نمودند ولـی چشم بدباز کشور خودمادور باشد که تازه پس ازاین سیر تاریخی خانواده های اعیان اغلب رفتارزشت عربهای جاهلیت را تقلید میکنند.

درهمان دورهٔ سیاه بازطبقات برجسته و خانواده های اشرافی یك اصل مهمی را رعایت میکردند وآن توجه بشرافت فامیلی وحیثیت خانوادگی عروس وداماد بود بسیاراتفاق می افتاد که رئیس قبیله ای زن فقیرو بی چیزی را که باقیمانده خانوادهٔ شریف ونجیب بود خواستگاری می کرد وابداً توجهی نداشت که این زن بی چیزاست وبین خودش واو تناسب مالی موجود نیست .

قیس بن زهیر رئیس قبیلهٔ بنی عدی وقتی به نمیر بن قاسط رئیس ایل ربیعه وارد شد، گفت: برای من زنی ازخانوادهٔ نجیب خواستگاری کنید که مؤدب و با کمال بوده وفقر و تنگدستی اورا ازپا درآورده باشد (۱)

این رسم درموقعیکه زنان از لحاظ اجتماعـی ارزشی نداشتند ، بین عربهای جاهلیت . مخصوصاً خانواده های اشراف متداول بوده و بطور خلاصه تناسب مالی بین زن وشوهر رعایت نمی شد . ولی بعکس ، اشراف وطبقهٔ برجستهٔ امروز درست دختررا درردیف مال التجاره درآورده و بهر کس که درمقابل این کالا بیشتر بهاء بپردازد وصلت مینمایند .

۱ عقدالفرید ص ۲۷۳ ج ۳ نقل از المرئة العربية فی الجاهلية و اسلامها

از این مقدمه معلوم میشود، آنچه را که یکنفر از مستشرقین در پیرامون وصلت پیغمبر (ص) باعلی بن ابیطالب (ع) بافته و شوهر دادن فاطمه را بعلی (ع) که مرد بی چیز و تنگدست بوده ناشی از بیعلاقگی محمد (ص) باین دختر می داند بی اصل است وفقط از تعصب نویسنده سرچشمه میگیرد درست است ، علی (ع) مردی تنگدست بودولی پیغمبر (ص) هم میخواست دخترش راشوهر بدهدنه بااو تجارت کند . کجا مردی بهتر از علی بن ابیطالب (ع) یافت میشد تامحمد (ص) باوی وصلت نماید

فاطمه (ع) درخانوادهٔ پیغمبر (ص) بهترین و نیکوترین مراحل تعلیم و تربیت راطی نموده ودرادب واخلاق ودانش بپایهٔ نهائی رسیده بود از اینرو پدرش بایداورا به علی بن ابیطالب (ع) که او نیز درهمین مکتب وزیردست پیغمبر (ص) تربیت یافته است ، شوهرش دهد .

ابو بکر وعمر هریك پس از دیگری فاطمه راخواستگاری کردند وبدون تردید وضع زندگانی آنها بهتر از علی (ع) بودولی چون شرایطی راکه بایدبرای ازدواج بافاطمه واجد باشند در ایشان موجود نبود ، درخواستشان مورد قبول واقع نشد .

این دو نفر چون از در خواست خود نتیجه نگرفتند علی (ع) را ملاقات نموده واو را بخواستگاری فاطمه (ع) تشویق کردند شاید علی (ع) باهمهٔ میلی که به این وصلت داشت تهی دستی خود را مانع چنین اقدامی می دید ولی با ترغیب یاران پیغمبر ، بمنزل محمد (ص) رفت و در مقابل او قرار گرفت میل داشت حاجت خود را اظهار کند ، شرم حضور ومانع می شد محمد (ص) ملتفت این نکته بود

ولذا گفت: پسر ابوطالب چه میخواهد.هرحاجتی که دارد بر آورده است . دراینجا علی سوابق خودرا تذکرداد ولطف وشفقتی راکه محمد (ص) نسبت بوی ابراز کرده بود بیان کرد ودر پایان گفت :

برای این آمده‌ام که فاطمه رابمن بدهی .

محمد (ص) ازاین خواستگاری خیلی خورسند شد بطوریکه پس ازپایان صحبت علی (ع) علامت مسرت در چهره‌اش ظاهر شده ، ولی گفت :

چون چندتن پیش ازاین بخواستگاری او آمده بودند من باو اطلاع دادم ، راضی نشد صبر کن تاازخود وی استفسار کنم ، که باین وصلت راضی است یانه . علی (ع) را درهمان مجلس گذاشته و بخانه رفت و بدخترش گفت : من ازخداخواسته بودم ترا به بهترین آفریدگان ومحبوب‌ترین آنها نزد خدا شوهردهم . توعلی رامیشناسی وخویشی اورا باخود میدانی و ازفضایل وی آگاهی ؛ فاطمه درمقابل گفته‌های پدر ساکت بودوچون پیغمبر آثار کدورتی دراو ندید گفت الله اکبر ساکت بودنش رضای اورا میرساند «۱»

بعضی میگویند پیغمبر (ص) عادت داشت ، هرگاه کسی بخواستگاری دخترانش میآمد ، بدراطاق آن دختر می‌رفت و میگفت فلانکس نام ترا برده اگر دختر ساکت بودرضای اورا میرساند واگر دررا بملایمت میبست معلوم میشد که بازدواج بااو راضی نیست «۲»

تقریباً تمام مؤرخین متفقند که فاطمه (ع) بازدواج با

---

۱ ـ بحار الانوار ج ۱۰ ص ۳۷ .

۲ ـ مسند احمد ج ۶ ص ۷۸ نقل از زندگانی فاطمه ص ۷۴

علی بن ابیطالب (ع) نظر موافق داده و تنها بلاذری صاحب کتاب (انساب الاشراف) گفته است که : فاطمه نظر به تنگدستی علی (ع) ابتدا از این وصلت تردید داشت «۱»

ولی ما نمیتوانیم این گفته را بپذیریم زیرا محمد (ص) پدر فاطمه نیز همین حال را داشت او نیز از مال دنیا برای خود و خانوادهٔ خود ذخیره نمیکرد و شاید فاطمه در خانهٔ پدر نان سیر نخورده بود . بنابراین نمیشود احتمال داد که چون علی بن ابیطالب تنگدست بود . فاطمه از ازدواج با او کراهت داشت.
محمد (ص) پس از اینکه از رضایت فاطمه با این ازدواج آگاه شد به علی بن ابیطالب (ع) فرمود : زهرا را با چه چیز مهر میبندی ، علی (ع) پاسخ داد: تو خودت میدانی که من جز شمشیری و زرهی و یك شتر آبکش چیز دیگر ندارم محمد (ص) میگوید: شمشیر را برای جنك میخواهی و شتر را نیز برای کار روزانه لازم داری ولی همان زره را مهر قرار میدهیم .

علی زره را ببازار برد و بچهارصد درهم فروخت و عین پولها را نزد پیغمبر (ص) آورد پیغمبر ص بخشی از پول را و بگفتهٔ بعضی از مؤرخین دوسوم آنرا به بلال داد که با آن عطریات بخرد و بقیه را به چندتن از یاران خود تحویل داد که برای خرید جهیز ببازار بروند .

مهربندی عروسی در نزد عربها صورت مخصوصی داشت آنها به کم و زیاد بودن مهریه اهمیت نمیدادند و همین که مردی با داشتن سابقهٔ درخشان و نجابت خانوادگی و همت عالی از ایشان خواستگاری میکرد با او وصلت می نمودند

---

۱ ـ زندگانی فاطمه ص ۷۴

و گاهی اتفاق میافتاد پدر دختــر مهریه‌را ازمــال‌خودش میپرداخت.

لقیط‌بن‌زرارة مردی بود که از جنگ دشمن فـرار کرده‌وبقبیلهٔ **قیس‌بن‌خالد** «یکی ازامراء عرب» پناهنده شده بود ودر حمایت قیس میزیست . پس از چندی که در نزد او بسر برد ، دخترش را خواستگاری کــرد **قیس** از طرز معاشرت و گفتگوی وی فهمید که **لقیط** در خــانوادهٔ نجیب وآبرومندی‌تربیت شده از اینرو بدون گفتگو دخترش را باوداد ومهریه راهم ازمال خود بدختر تسلیم کرد(۱)

آنروزها اعراب شوهر رابسه دسته‌تقسیم‌میکردندوهر دسته‌ای را بنامی می‌خواندند دستهٔ نخست **شوهر مهر** بود شوهر مهر بکسی میگفتند که از شرافت ونجابت‌خانوادگی بی بهره باشد ، باچنین کسی فقط بخاطر مال وپول‌دوستی وصلت میشمودند « دراینصورت دخترحکم کالای تجارتی را داشت وچنانکه تاجر کوشش میکند جنس خود رابعالیترین قیمت بازار بفروشد پدران نیز ازچنین مردمانی آخرین‌حد مهریه را میگرفتند .»

دسته‌دوم‌را**شوهر بهر** مینامیدنداین دسته‌نجیب‌زاده‌ها ومردمان آبرومندی بودند که وصلت با آنها بافتخاردختر میافزود وازاین طبقه چشم‌داشت مهر نداشتندو در تعیین‌مهر دقت وپافشاری‌نمیکردند .

دسته سوم را شوهر **دهر** میگفتند : ایــن دسته مرد هائی بودند که بازن هم دوش وهم درجه بودندورتبه‌هردو

---

۱ ــ المرئة العربیه فی الجاهلیة واسلامها ص۱۵۹ ج۱
نقل‌ازجمهرةالافعال‌ص۲۰۱

مساوی بود (۱)

ولی تصور نکنید که این عادت امروزهم در کشور های عربی وحتی در بین عشایر عرب موجود است. خیر، آنها هم برخلاف رسم سابق درتوجه به پول وثروت دست کمی از مردم کشور مانداراند. وچه بسا دختری ازخانوادهٔ نجیب فقط بخاطر مهریهٔ زیاد بمرد گمنام ثروتمندی شوهر داده میشود. تعجب اینجاست که این روش حتی درطبقه‌ای هم که چنین انتظاری راازآنها نباید داشت، سرایت نموده و راستی چنانکه عبدالله‌عفیفی نوشته است، هرگاه اعراب‌جاهلیت چنین روش پسندیده‌ای را دارا بوده‌اند، باید گفت که پس ازاینمدت دراز دراثرپیروی ازتمدن بیگانه بعوض‌اینکه پیش ترروند‌عقب‌افتادند.

پیغمبر (ص)چون علی‌راشایستهٔ همسری دختر خویش میداند ازاودرخواست مهریه نکرد و فقط برای اینکه نکاح معمولا بدون مهر نیست به چهارصد درهم پول زره اکتفا فرمود. در آنوقت مردم بسیاری بودند که ممکن بود مهریه‌های هنگفتی درمقابل این وصلت بپردازند‌ولی پیغمبر میخواست این‌عادت زشت‌راازمیان مردم‌بردارد وازیکطرف هم رعایت تناسب‌کامل را بنمایند چهارصد در هم پول زره هم بدست پیغمبر (ص) نرسید وچنانکه نوشتیم‌دربهای‌خرید جهیزیه پرداخت شد اینجا بدنیست قدری در بارهٔ جهیزیه صحبت کنیم.

ابوبکر بهمراهی عمار وچند نفر دیگر مأمورشدند

۱ـ المرئة العربیه فی الجاهلیة واسلامها ص۱۶۰ جلد اول نقل‌ازالمخصص ج ٤ ص ٢٤.

جهیز عروس را از بازار تهیه کنند به‌عمار و دیگران دستور داده شد، هرچه پسندیدند بنظر ابوبکر رسانده و پس از تصویب او خریداری کنند.

جهیزی که برای دختر پیغمبر تهیه شد عبارت بود از :

۱ ـ چارقد	۱	عدد	۸ ـ کوزه گلی	۱	»
۲ ـ لنك	۲	»	۹ ـ مشك آب	۱	»
۳ ـ قطیفهٔ مشکی	۱	»	۱۰ ـ تنك آبخوری	۱	»
۴ ـ چادر پشمی	۱	طاقه	۱۱ ـ تخت خواب چوبی (چوب خرما)	۱	»
۵ ـ بالش	۴	عدد	۱۲ ـ طشت رختشوئی	۱	»
۶ ـ بوریا	۱	تخته	۱۳ ـ آفتابه	۱	»
۷ ـ قدح چوبی	۱	عدد	۱۴ ـ دستاس	۱	زوج

هیچیك از مؤرخین جهیزیه را بیشتر از این صورت نداده‌اند وبلکه عده‌ای کاسه وطشت رختشوئی وچند چیز دیگر راهم بقلم نیاورده‌اند. از تختخواب در کتابهای شیعی نامبرده شده ودر بعضی از تاریخهای سنی نیز جزء سیاهه دیده میشود(۱)

در نظر یکنفر از مستشرقین که کتابی درشرح حال دختران پیغمبر نوشته، تختخواب حکم رمز سعادت عروس را پیدا کرده است. وی اظهار عقیده میکند که چون تختخواب جزء جهیزیهٔ **فاطمه** نیست پس آن احترامی که بایستی یك دختر خوشبخت در نظر پدر داشته باشد دارد نبوده این استدلال از کجا سرچشمه گرفته؟ وروی چه مدرکی است؟ نفهمیدیم

---

۱ ـ الصواعق المحرقه

مؤلف زندگانی فاطمه نیز از این اظهار نظر تعجب میکند. یعنی چه ؟! چطور تختخواب علامت خوشبختی دختر است؟ و چگونه اگر درمیان جهیزیهٔ زهرا ، تختخواب موجود نبوده، تا خوشبختی اورا میرساند ؟ این پرسشی است که باید خود لامانس حاضر شود و بآن پاسخ دهد ما که هرچه جستجو کردیم وهرچه بفکر خود فشار آوردیم چیزی دستگیر مان نشد.

بهرحال جهیزیه ای که بایستی از خانهٔ عروس بخانهٔ داماد برود همین چند قلم و بلکه شاید کمتر از اینهـا است . چطـور شد که عروسی بهترین و برجسته تـرین زنان اسلام و گرامی‌ترین فرزند پیغمبر باید باین سـادگی بر گـزار شده و جهیزیه عروس از زنان طبقهٔ سوم هـم کمتر باشد ؟

ممکن است پاسخ داد آنموقع هنوز اسلام قوت نگرفته وزیر دست و بال پیغمبر و علی و مسلمانان دیگر خالی بود . ـدرست است ـولی این پاسخ قطعی نیست زیرا در همان وقت هم اگر محمد (ص) مایل بود برای دخترش عروسی باشکوهی بگیرد ، میتوانست از عثمان و مسلمانان دیگر قرض کند و جهیزیهٔ مفصلی تهیه نماید و مهمانی مجللی راه بیاندازد ولی دریك جای کتاب جنایات تاریخ نوشته‌ام ، که محمد(ص) میخواست عملا پیروان خود رااز ولخرجی واسراف و تحمـل هزینه‌های بیهوده باز بدارد برای زن وشوهری که مقصودشان زندگی بایکدیگر بوده و نخواسته باشند بزرگی فامیلی بهم بفروشند و تجمل پدر ومادررا برخ هم بکشند همان مقدار جهیزیه‌ای لازمست که رفع احتیاجشان را بکند .دراین عروسی نه داماد توقع داشت پدر عروس خود را زیر بار قرض برده

بمنظور خودنمائی و دشمن کور کنی خوانچه‌های متعدد از منزلش راه بیاندازد و نه پدرعروس میخواست ثروت خود را برخ داماد بکشد و باو بفهماند، با کی وصلت کرده است ! .

تنها عروسی فاطمه «ع» اینطور ساده برگذار نشده بلکه مسلمانها حتی درسالهای بعدهم که پیشرفتهائی نصیبشان شده و درآمدی کافی داشتند روش ساده و بسیطی را پیش گرفته و از آن تجاوز نمینمودند .

خود پیغمبر درسال هفتم هجری پس ازخاتمه نبرد خیبر بااینکه بهرهٔ معتنابهی ازاموال یهودیان برده بود در شب عروسی صفیه دختر حی بن اخطب ، غذائی که بمردم داد ماست جوش بود.. کسی نمیگوید امروز هم باید بهمان مشك چرمی و کوزهٔ گلی وتوشك لیف خرما ، اکتفا کرد ولی این کار راهم باهم باهیچ میزانی نمیتوان سنجید که یکنفر ١٥ هزار ریال خرج پیراهنی کند ؛ فقط برای اینکه عروس آنرا درموقع عقد یاشب عروسی بپوشد و دیگر مصرفی نداشته باشد چرا، چون فلان شاهزاده خانم اروپائی درچنان وقتی این پیراهن بتنش بوده.

١٥ هزارریال خرج یك پیراهن برای پوشیدن یکساعت میکنند ، ولی درهمان شهر درهمان کوچه چندین زن و بچهٔ فقیر زندگانی فلاکت بار و پرمشقتی راطی نموده و قادر نیستند با دو متر کرباس بدن خشکیده و سرمازده خود را بپوشانند .

شما خواننده هم شاید از بس نظیر این قضیه رادیده‌ای تعجب می کنی که چطور من بیك چنین مطلب ساده اینقدر شاخ و برك میدهم ، ولی گردش روزگار پس ازمدتی که زیادهم

طول نخواهد کشید نتایج وخیمی که بر کردار این‌دسته‌ازمردم بارمیشوددرمعرض‌تماشای‌عموم‌خواهدگذاشت. پرگوئی نکنیم راستی هم این حرفها ازبس در عبارتهای گوناگون‌وضمن جمله های‌مختلف مکررشده‌یادآوری‌آن درحکم‌تذکرمطلب عادی است وچندان قابل اهمیت نبوده ودیگر گوشها از شنیدنش خسته میشود پس بهتراست دنبالش‌را قطع کنم .

باری جهیزیهٔ فاطمه مطابق همان سیاهه‌ای که‌از نظر خوانندگان گذراندم یا چندقلم کمتر از آن، بوسیلهٔ ابو بکر و عمار ودیگران تهیه شد و در مسجد از نظر پیغمبر (ص) گذرانیدند وی اندکی آنها را بادست خود زیررو کـرد و سپس گفت خدایا، برای خانوادهٔ‌محمد در این اثاثیه برکت بگذار .

از زمان خواستگاری تاشب عروسی چقدرطول کشیده بطور تحقیق معلوم نیست . بگفتارشیعه‌ها یکماه درصورتیکه سنیان فاصلـه را تایکسـال نیز نوشته‌اند و چون زیـاد مـورد لزوم نیست از نوشتن گفتهای آنها صرف نظـر میکنیم .

(محمدص) به ام سلمه دستور داد در خانهٔ وی برای علی (ع) وفاطمه (ع) اطاقی آماده نمایندو بعلی (ع)فرمود بایستی چند نفررادعوت کنی وشامی برای مهمانها آمـاده سازی گوشت ونان بعهدهٔ ما وخرما وروغن را تو فراهـم کن درپختن وآماده کردن غذا باز خود پیغمبر(ص) به‌علی کمك کرد .

پس ازصرف شام ، وقتی که مهمانها پراکنده شدند

محمد(ص) رورا به علی (ع) کرده و فرمود : دختر پیغمبر بتو مبارك باشد . علی ! فاطمه برای‌تو خوب زنی‌است‌فاطمه علی برای تو خوب شوهریست حالا بخانه بروید واندکی تأمل کنید تا من بر گردم پس ازنماز بخانهٔ علی‌رفت وآب خواست ومضمضه کرده‌برسرعروس وداماد و بر شانهٔ عروس ریخت ودرحق آنها دعا کرد(۱)

۱ـ بحارالانوار ص۲۹و۸۲جلد ۱۰ ـ الصواعق المحرقه ص ۸٤
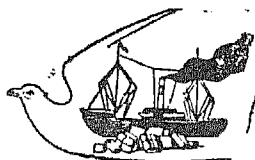
درخانهٔ شوهر

زندگانی فاطمه (ع) درخانهٔ شوهر نیز درسادگی و بی تکلف بودن نظیر عهدی بوده‌است که درخانهٔ پدر بسر میبرده‌در اینجا نیز ازخوراك وپوشاك بهمان قدر که یك فرد از طبقهٔ چهارم بایدداشته باشداکتفا میکردولی درپرستش واطاعت خدااز برجسته‌ترین زهاد ومرتاضین پیش افتاده است بیشترشب‌را به نمازمیایستاد وگاهی از سرشب تاصبح مشغول‌عبادت‌بود.

فرزندش‌حسن (ع) میگوید: مادرم شب‌های جمعه راتا سپیدهٔ صبح دررکوع وسجود بسرمیبرد وگریه میکرد. من میشنیدم، پیوسته برای مؤمنین ازخدا آمرزش میخواهد و مخصوصا درحق همسایگان بیشتر دعا میکرد ونام آنها را یك بیك‌میبرد میگفتم ما درچرا برای‌خوددعانمی کنی؟ میگفت پسرجان! همسایه برخانه مقدم‌است (۱).

بیجا نیست که پس‌از صدهاسال چندین ملیون جمعیت درمقابل عظمت روحی واخلاقی دختر پیغمبر اسلام‌سر تعظیم خم میکنند اودرمدت‌زندگانی کوتاهش‌آثاری ازکردار و گفتار خود بجاگذاشت که ازعهدهٔ مردان بزرك خارج‌است نه سال درخانهٔ علی بود، دراینمدت، چیزی ازاو خواهش نکرد و کوچکترین ایرادی بروی نگرفت، بااینکه اتفاق

۱ـ بحارج۱۰ ص ۲۵

می‌افتاد ، دو روز وسه روز گرسنه میماندند .. علی از او می‌پرسید چه داریم ؟

بخدا قسم سه روز است چیزی در خانه مان یافت نمی‌شود .

پس چرا بمن اطلاع ندادی .

پدرم گفته است چیزی ازعلی نخواه تا خودش برای تو بیاورد . سلمان بخانهٔ وی وارد میشود میبیند چادرش از چندجاوصله‌خورده، ابرازتاسف‌میکند و بگریه می‌افتد ، که چطور شده دختران پادشاهان ایران وروم‌بایستی لباسهای ابریشمی بپوشند ولی لباس دختر پیغمبر اینطور باشد . فاطمه بپدرش میگوید : سلمان از دیدن چادر من تعجب کرد بخداقسم پنجسال است من در خانهٔ علی هستم ، فقط پوست گوسفندی داریم که شب برآن میخوابیم و روزها شترمان راروی آن علف میدهم .

تعجب اینجاست که باچنین زندگی کوچك‌ومحقرانه، باز علی وزهرا درتمام‌کارهای‌خانه شرکت‌میکردند.

علاوه‌براین فاطمه بدستور پدرش‌کارهای خانه را با کنیز خود تقسیم‌کرده بود . سلمان دید فاطمه آرد دستاس میکند و کف‌دستهایش زخم شده ' خون‌پس‌میدهد...میگوید تودست‌خودرازخم میکنی بهتراست فضه اینکار را عهده‌دار شود . میگوید : پدرم دستورداده است ، یك‌روزمن‌کارهای خانه را اداره کنم ویك‌روز فضه . دیروز نوبت‌او‌بودامروز نوبت من‌است .

ادامهٔ این روش هیچگاه ممکن نیست بین‌زن‌وشوهر تولید کدورت و نقاری بکند .

وآنهائیکه گفته‌اند ، گاهی بین فاطمه‌وعلی گفتگوئی میشده وروایاتی را مدرك خود قرارداده‌اند،اشتباه نموده‌اند.

ازآن‌حدیثها یکی اینست : علی بحالت قهر ازخانه بیرون آمد و بمسجد رفته ، درآنجا روی خاك خوابید‌محمد (ص) هم ببالین وی رفته و باو گفته است برخیز ای « ابـا تراب » این حدیث بـا دنباله ای که دارد اگر بزرگی و عظمت این زن وشوهرفداکاری آنهـا را نسبت بیکدیگر ثابت نکند ، هیچوقت معنیش این نیست که بین علی وفاطمه کدورتی رخ داده وعلی از خـانه بیرون رفته و درمسجد خوابیده است .

آنگاه باید دید کدورتهائی که در داخل‌خانواده‌ها بین زن وشوهر رخ میدهد ازکجا سر چشمه میگیرد . یـا بایستی زن ازشوهر توقعات بیجائی داشته باشدوچون‌شوهر قادر بانجام آن نیست بین آنها بهم بخورد . دراینمـورد گفتیم ، فاطمه حتی آنچه‌راکه ضروری زندگیش بوداز علی مطـالبه نمیکرد تـاآنکه خود اوحاضر کند .

یاناشی ازقصوری‌است که زن درانجام‌کارهای شوهر وخانه داری مینماید که اینها هم دربین‌نبوده. بلی کسانیکه میخواهند برای اجرای مقاصد پست خود بخانواده‌های‌مقدس نسبت ناروا بدهند ناچـار بدلایل سست وغیر قابل قبولی نیز چنگـ خواهند زد .

فاطمه(ع)درآنچه که بایدیك زن‌درزندگانی‌شوهرش شریك شود ، شرکت داشت و چنانکه گفتیم علی نیز در کارهای داخلی بااوشریك‌میشد . تربیت فاطمه طوری‌صورت نگرفته بود ، که شوهر را آلتی برای اجرای مقاصد خـود

بداند وازاومتوقع باشد بهترین لباسها رابرایش خریده و ومدرن‌ترین لوازم خانه را بمیل اوتهیه کند او می‌دانست که زن مدیرهٔخانهٔ شوهر است ، نه فرمانفرمای‌وی دراینصورت جای تردیدنیست که هیچگاه غبار نقاری درخاطر چنین زن وشوهری‌ازیکدیگر نخواهد نشست .

فاطمه «ع» همانطوریکه در خانهٔ پدر جلب محبت محمد (ص) راکرده وبگفتهٔ عمرابوالنصرودیگران مقـام مادرش رااشغال نموده بود ، در خانهٔ علی نیز همان محبت رادردل پدرداشت . طوری رفتار میکرد که پدرش‌از کاراو دلگیر نشود میگویند روزی که‌پیغمبر تازه‌از مسافرت برگشته بود بخانهٔ فاطمه رفت .

دخترش‌رادید پرده‌ای‌بدر آویخته ودست‌بندی«وبقولی گوشواره‌ای » ازنقره برای خود ساخته، چهرهٔ پیغمبر گرفته شد وبرخلاف همیشه زیاد درخانهٔ او توقف‌نکرد بلکه فوری بطرف مسجد رفت . فاطمه (ع) فهمید ، سبب گرفتگی‌خاطر پدرش ، پرده ودست‌بندها بوده است آنهارابرای‌وی‌فرستاد وپیام داد دخترت بتو دورود میفرستد ومیگوید: اینهارادر راه خدا نثار کن.

محمد(ص) ازاین‌اقدام‌بسیار خشنود شد بطوریکه سه مرتبه گفت : پدرش فدای اوباد آنچه بایدبکند کرد.

ازاین حکایت همچنانکه محبت‌واطاعت زهرا(ع)نسبت بپدرش‌معلوم‌شده ومیتوان فهمید که فاطمه حاضر نبوده‌است پدرش کوچکترین کدورتی ازاوو کردار او داشته باشد . اندازهٔ مهربانی‌ومساوات‌محمد«ص» نیز با مسلمانان ظاهر

میشود . شاید این واقعه پس ازجنگ احزاب ویا جنگ خیبر رخ داده باشد وشاید درموقعی بوده که مسلمانان تا حدی از گرسنگی و بیچارگی نجات یافته بودند ولی با اینهمه پیغمبر حاضر نمیشد دخترش بدرخانه پرده بیاویزد ویا برای خود دست بند بسازد، یا برای فرزندش گوشواره تهیه کند.

چرا؟ شاید بعضی اززنان مسلمان تا این درجه از تجمل هم محروم باشند ، تجملی که شاید مخارج آن از بیست درهم یعنی یکصد ریال تجاوز نمیکرده .

درصورتی که نوشتم بارها اتفاق میافتاد ، یک روز یا دوروز درخانهٔ علی «ع» خوردنی یافت نمیشد.

الحق زمامداران کشورشیعی ؛ و مذهبی و بخصوص این کشور نیز کاملا از این رفتار پیروی میکنند.

راستی چقدر خوبست حالا که ثروتمندان این مملکت حاضر نیستند بمال شخصی خود با طبقهٔ محروم وستمدیده مساوات نمایند ، زیاد چشم طمع به آنها نداشته وتا آخرین قطـرهٔ خونشان را نمکند آنروز رفتار محمد (ص) با پیروان خود آن طور بود امروزهم آنهائی که بنام اسلام وزمامداری کشور های مسلمان بین ملت گدا و فلک زده حکومت می کنند سلوکشان این است که بچشم خود میبینیم .

در هرصورت اینجا نمیتوان کردار پیغمبررا نشانهٔ بی مهری وی بدخترش یا به علی بن ابیطالب دانست بلکه با هر درجهٔ محبتی که محمد «ص» نسبت بآنها داشت راضی نمیشد خانوادهٔ او باسایرمسلمانان مساوی نباشند وهمچنانکه خود گرسنه بسر برده ودیگران را برخویش مقدم میداشت میخواست اهلبیت او نیز پیروش باشند ، چنانکه وقتی اتفاق

افتاد ، اسیرانی برای پیغمبر آورده بودند فاطمه و علی «ع» پس از مشاوره بایکدیگر تصمیم گرفتند ، با پیغمبر مذاکره کرده و برای اینکه اندکی از زحمت کار های خانه بکاهند اسیری از برای خدمتگذاری بگیرند . فاطمه نزد پدر رفت ولی شرم داشت که مقصدخودرا بیان کند. تا اینکه محمد «ص» خودش بخانه آنها آمد و پس از آنکه مطلب دخترش را فهمید، گفت آیا نمیخواهید بشما چیزی یاددهم که از خادم بهتر باشد؟ گفتند چرا . آنوقت بآنها یادداد ، هنگامیکه در بستر خواب میروید سی وسه بار خدارا تسبیح کنید و پس از تسبیح سی وسه بار حمد بنمائید و آنگاه سی و چهار بار تکبیر بگوئید علی «ع» میگوید: هیچ شبی من این تسبیحات را ترك نکرده ام ابن سعد در طبقات این داستان را بامختصر تفاوتی نوشته اومیگوید: پس از اینکه فاطمه درخواست خودرا گفت واز پدرش خادمی خواست پیغمبر باو گفت ــ نه ــ تا وقتیکه مسلمانان گرسنه هستند من بشما چیزی نمیدهم من این اسیران را میفروشم و بهای آنهارا بمسلمانان پخش میکنم .

یکی از مؤلفین معاصر باین حدیث ایراد گرفته ومیگوید: چگونه ممکن است محمد «ص» که بهیچکس پاسخ منفی نمیداده، درخواست فاطمه را نپذیرد واورا دست خالی برگرداند پس این داستان دروغ است .

باید گفت که : محمد «ص» به فاطمه نیز پاسخ منفی نداد وآنهارا باتعلیم ذکر راضی ساخت ولی علت اینکه خادمی در اختیارشان نگذاشت ، همان شفقتی بود که پیوسته دربارهٔ مسلمانان اعمال نموده وآنهارا برخودو خانوادهٔ خود مقدم میداشت .

فاطمه(ع) از شوهرش علی بن ابیطالب«ع» سه پسر و دودختر آورده دانشمندان شیعه تولد محسن را نوشته‌اند مسعودی وابوالفداء نیزازمؤرخین سنی میگویند: فاطمه بجز حسن و حسین «ع» فرزند دیگری بنام محسن داشته ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقه میگوید: محسن در کودکی مرده‌است.

زینب و ام کلثوم دودختر فاطمه هستند، که هردو درواقعهٔ کربلا شاهد مناظر دلخراشی بوده‌اند.

مرگ پدر

سختترین وجانگدازترین روز در تاریخ زندگانی فاطمه،روزی‌است که پدروی ازدنیا رفته‌است .

او شخصاً اثری‌را که این‌فاجعهٔ بزرك دروی کرده‌است درخطبه واشعارخویش متذکر شده‌است .

ازآنساعت که محمد«ص» دربستر بیماری افتاد تـا هنگامیکه چشم ازدنیا بست زهرا کمتراز بالین‌پدر جدامیشد.

گرفتگی وتأثر او وقتی شدت یافت ، که پدرش خبر مرگ خودرا باو داد . ولی گویا محمد«ص» دراین‌لحظه هم نمیتوانست دخترخودرا اندوهناك و دلشکسته ببیند زیرا باو مژده داد که تو بیش‌ازهفتاد و دو روزونصف‌روز زنده نخواهی بود .

عایشه میگوید : فاطمه درایام بیماری پدرنزدوی‌آمد محمد«ص» آهسته باو چیزی گفت که بگریه افتاد بازچیز دیگری درگوشش گفت که خندان شد . من پیش خود گفتم ، خیال میکردم این دختر برسایرزنها برتری دارد ولی حالا معلوم میشود او نیز درردیف دیگران‌است ! این گریه‌وخنده پشت‌سرهم چه‌بود ؟ از خودش پرسیدم ولی فاطمه در پاسخ گفت : راز پدررا فاش نخواهم کرد . پس‌ازمرك پیغمبرمارا ازآن راز خبرداد که پدرم گفت : من خواهم مرد ، از این‌رو

گریان‌شدم سپس گفت تو نخستین کسی‌هستی که به‌من خواهی پیوست لذا خندان گشتم(۱)

روز مرك پیغمبر « ص » برفاطمه«ع» چه گذشته ؟ یك موضوعی نیست کــه قلم بتواند جزئیات آنرا بخوبی شرح دهد .

پدری‌مهربان ورئوف مانندمحمد«ص»را که‌پشتیبان او و مایهٔ اطمینان همهٔ مسلمانان بوده است از دست داده اکنون چگونه میتواند جای اورا خالی ببیند و پس‌از مرك پیغمبر بچه‌چیز و کدام‌کس دلخوش کند . لذا اغراق نیست که بعضی نوشته‌اند ، فاطمه پس‌ازمرك پدر تاروزی که‌زنده بود خنده بلب نیاورد .

این‌مصیبت اگرچه درروح‌وجسم دختر پیغمبر اثری‌عمیق نهاد ولی مصیبت شوهر واهانتهائی که ازطرف دولت جدید نسبت بوی وارد شد بیشتر آزرده خاطرش ساخت .

اجتماع سقیفهٔ بنی ساعده (۲) و محرومیت علی بن

---

۱ ــ بحار الانوار ج ۱۰ ص۹ زندگانی محمد ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده ص۲۹۲ ج۲ (باا ندك‌تفاوت)

۲ــ داستان سقیفهٔ بنی‌ساعده و خطبه‌های ابوبکر و سعدبن‌عباده وابوعبیدهٔ جراح وهمچنین نیرنگهای‌بازیگران آن صحنه را آنطور که باید در جلد اول جنایات تاریخ نوشته ایم .

درآنجاحقایقی‌را که‌از نظر نویسنده‌هاواغلب‌دانشمندان دور مانده یا بآنها توجه چندانی نکرده‌اند یادآور شده و

بقیه‌پاورقی‌درصفحهٔ بعد

ابیطالب ، شاید بیشتر از مرگ محمد(ص) درفاطمه«ع» اثر کرده ویا اثرش کمتر از آن نبوده‌است .

پس ازآنکه بازیگران سقیفه هریك وظیفهٔ خود را با مهارت‌وزبردستی انجام‌دادند وخلافت‌را بنفع‌خود تمام‌کردند وسعدبن‌عباده رئیس‌طایفهٔ انصار درمبارزهٔ سیاسی‌خود از ابوبکر وطرفدارانش شکست خورد ونزدیك بود جان خود را هم روی‌مطالبهٔ خلافت‌بگذارد ، ابوبکر وعمر وپیروان آنها مظفرانه بمسجد پیغمبر مراجعت کردند .

گروهی از بنی‌هاشم و زبیر‌بن‌العوام گرد علی را گرفته ، بنی‌امیه‌هم ، دراطراف عثمان‌بن‌عفان حلقه زده و بنی‌زهره پیرامون‌عبدالرحمن‌بن‌عوف، بودند.عمروقتی‌وارد مسجدشد حضاررا مخاطب قرارداده و گفت : چرا چنین‌حلقه حلقه وپرا کنده نشسته‌اید برخیزید وبا ابوبکر بیعت کنید زیرامن‌وانصار بااو بیعت کرده‌ایم ! .

عثمان‌بن‌عفان و کسانیکه از بنی‌امیه درمسجد حاضر بودند ، با ابوبکر بیعت کردند . سعد و عبدالرحمن‌بن عوف نیز بیعت ابوبکررا پذیرفتند ولی علی(ع) وعباس‌و زبیر وبنی‌هاشم بیعت نکرده مراجعت نمودند«۱»

نقشه‌های خائنانهٔ منفعت‌پرستان‌را فاش کرده‌ایم .

درآنجا آشکار کردیم ، که چگونه چندنفرسودپرست بنام جلوگیری از تفرقه،کاخ سعادت مسلمانان را برای ابد واژگون‌ساخته وبمنظور ریاست‌چندروزه، دوتیرگی‌همیشگی بین مسلمانان انداختند . ازاینرو داستان سقیفه دیگر دراین جا تکرار نمیشود .

۱ــ الامامة والسیاسة ص۱۷ و ص۱۸

مخالفین ابوبکر در خانهٔ **فاطمه** (ع) تشکیل جلسه دادند، خلیفهٔ جدید، اینجا دچار موقعیت سخت و باریکی شده بود او اگرچه درسقیفه پیروزی یافت وسعدبن‌عباده حریف بزرك خود را ازمیدان بدربرد ، ولی اینجا بیش از هرچیز ازطرف دختر پیغمبر نگران است وشاید آنقدرکه ازمخالفت فاطمه وحشت داشت بمخالفت **علی** (ع) اهمیت نمیداد چون **فاطمه** حتی نزد اشخاصی‌هم که بجهاتی از**علی** گرفته‌خاطر بودند حرمتی فوق‌العاده دارا بود .

علاوه بر این اگر **فاطمه** بر ابوبکر خشمناك میشد برای وی بسیار زیان داشت چراکه پیغمبر گفته بود هرکس زهرارا خشمناك کند مرا بخشم آورده .

ساعاتی‌را که در آن بحران برخلیفهٔ تازه می‌گذشت بسیارطولانی و ناگوار بود .

زبیر و**علی‌بن‌ابیطالب** و بنی‌هاشم بیعت نکردمانند بعلاوه مرکزآنها خانهٔ **فاطمه** است چه باید کرد ؟ بفکرش رسید که عمررا برای‌مذاکرهٔ بامخالفین بخانهٔفاطمه بفرستد. ابوبکر ، باهمهٔ دوراندیشی وپختگی که داشت اینجامرتکب اشتباهی‌شد وشاید تشویش زیادی که ازوقوع پیش‌آمدهای ناگوار داشت بوی مهلت نداد ، تادراین‌مورد نیزفکردرستی بکند ، فقط تمام حواسش در اطراف مخالفین دور میزد که بهرقیمت هست هرچه زودتر بیعت کنند .

عمر مردی تندخو و عجول وبعکس **ابوبکر** بود که مشکل‌ترین‌ودشوارترین‌حادثه‌را باخونسردی کامل تلقی میکرد و موقع را نمیباخت ، عمر میخواست در هرجا با خشونت و درشتی ، کاررااز‌پیش‌ببرد از اینرو گاهی با تندخوئی خود

رشته‌های ابوبکر رانیز پنبه‌میکرد.

وچنانکه در جلداول جنایات تاریخ « آنجا که حوادث سقیفهٔ بنی ساعده رامتذکر شدیم » نوشتیم که در پایان کار ، عمر خود را بروی سعد بن عباده رئیس طایفهٔ انصار انداخت و می‌خواست او را بکشد ولی ابوبکر ملتفت شده و بوی گفت : حالا وقت مداراست نه موسم خشونت وتند خوئی .

عمر دراین مأموریت نیز نتوانست آنطوریکه که لایق یك سیاستمدار ورزیده است وظیفهٔ خودراانجام دهد، یالااقل با مخالفین بزبان خوش صحبت کند وهمینکه خودرا بخانهٔ فاطمه رسانید ، ازپشت درصدا زد بیرون، بیرون بیائید .ولی بنی‌هاشم وعلی (ع) اعتنائی نکردندعمر هیزم خواست و فریاد کرد اگر بیرون نیائید خانه رابا هر که در آن هست آتش خواهم زد : گفتند ، فاطمه در این خانه‌است گفت: چه عیب‌دارد (۱) دراثرتهدیدعمر آنهائیکه درخانه بودند بیرون آمدند وبمسجد رفته با ابوبکر بیعت کردند ولی‌علی درخانهٔ ماند زیرااوسوگند خورده بود که تا قرآن راجمع نکند ازخانه بیرون نیاید (۲)

عمر اگرچه با این تهدید توانست چند نفر مخالف‌را ازخانهٔ فاطمه «ع» بیرون آورده ودر صف بیعت کنندگان درآورد ولی اهانتی راکه بدختر پیغمبر کرد برای خودش وخلیفه گران تمام شد ، گفتم آنروز اشخاصی پیدا میشدند

۱ــ ص ۱۰ الامامة والسیاسة

۲ــ ص ۱۰ الامهٔ والسیاسة

که خاطرشان از علی بن ابیطالب «ع» گرفته بود و لی دختر پیغمبر (ص) نزد همهٔ مسلمانان احترام داشت لذا حتی امروز هم آنهائیکه جانشینی پیغمبر را به نص آسمانی و فرمان خدائی ندانسته و برأی اکثریت موکول مینمایند، رفتار عمر را نه پسندیده و آنرا کاری زشت و گناهی بزرگ میشمارند و بهمین نظر است که بعضی از دانشمندان سنی وقتی باین داستان میرسند دست و پا کرده و اغلب وقوع حادثه را بشدت انکار مینمایند.

خشونت و فریاد عمر فاطمه «ع» را مجبور ساخت که عقب درخانه آمده و گفت: چه مردم بی چشم و آبروئی هستید هنوز جنازهٔ پیغمبر درخانهٔ ماست، شما تهیهٔ کارخود را دیده و اکنون بقصد فرمانفرمائی بسروقت ما آمده اید (۱) شاید در آنوقت عمر متوجه شد چه دسته گلی بآب داده است لذا دیگر توقف در آنجا را بصلاح خود ندیده و بمسجد برگشت و درصدد برآمد دیگری را برای احضار علی (ع) بفرستد که اگر پیش آمد بدی رخ داد مسئولیت آن بگردن خلیفه و خودش نباشد (۲)

عمر پس از رسیدن بمسجد ازابوبکر درخواست کرد که تکلیف علی رایکسره کند و ازاو بیعت بگیرد ابوبکر

۱ـ ص ۱۰ و ۱۱ الامامة والسیاسة.

۲ ـ ما این واقعه راطبق نقل دانشمندان سنی نوشتیم، درصورتیکه روایات شیعی میگوید: عمر درخانه راسوزانده وفاطمه هم که پشت دربود ازفشار دروجمعیت صدمه دیده و میگویند کودکی هم که درشکم داشت دراثر این حادثه سقط گردید.

بقنفذ نوکر عمر دستورداد ، علی راحضارنماید قنفذ بخانهٔ فاطمه رفت وبه علی گفت : خلیفهٔ پیغمبر تورامیخواهد .علی «ع»فرمود:چه زود به پیغمبر دروغ بستید قنفذ بر گشت و پاسخی راکه شنیده بود ابلاغ نمود ابوبکرمدتی گریان‌شد ولی عمر دوباره فشارآورد که این مردنافرمان ! رامهلت نده واز او بیعت بگیر . ابوبکـر بقنفذ گفت این مرتبـه بروو به علی بگوامیرالمؤمنین‌میخواهد بیائی و با او بیعت کنی قنفذ دو باره پیام ابوبکر رابه علی «ع» ابلاغ کرد ولی‌علی به صدای بلند گفت سبحان‌الله چیزیراکه درخور آن نیست ادعا نمود .

فرستاده برگشت وپاسخی را که شنیده بودبابوبکـر گفت وخلیفه هم برای مرتبهٔ دوم گریه راسرداد عمر ایـن بار خودش برخاست وبا عده‌ای روبخانهٔ فاطمه آمده و در زدند فاطمه که صدای آنها راشنید بابانگی بلند پدرش‌را مخاطب ساخته وگفت : پدرپس ازتوچها از پسر خطاب و پسر ابی قحافه دیدیم . از شنیدن نالهٔ فاطمه عده‌ای کـه همراه عمر بودند بگریه افتاده وبعقب رفتند اما بالاخـره علی راازخانه بیرون‌آورده‌وبمسجدبردند(۱)(۲) ودرمقابل ابوبکر نگاهداشته بوی گفتندبیعت کن .

ــ اگر بیعت نکنم چه ؟!

---

۱ ـ ص ۱۰ الامامة والسیاسة

۲ ـ چنانکه ملاحظه میکنید شرح این حادثه از روی نوشتهٔ ابن قتیبهٔ دینوری که یکی ازمؤرخین‌و دانشمندان‌سنی بوده ودرسال۳۲۲هجری مرده نوشته شده وخود نویسنده

بقیه درصفحهٔ بعد

بخدا قسم اگر بیعت نکنی گردنت را میزنیم !
آنوقت بندهٔ خدا و برادر پیغمبر را کشته‌اید .

تا این مقدار اعتراف کرده است ، در صورتی که تاریخ شیعه فجایع بیشتری را از عمر و همراهانش ذکر میکنند ومخصوصا کتاب سلیم بن قیس هلالی که نزد علماء شیعه معتبر بوده ومرحوم مجلسی ودیگران ازروی نوشتهٔ آن نقل مینمایند ،متذکر است که بین فاطمه وفرستادگان ابوبکر که عمر نیز جزء آنها بوده کار بمرحله بالاتر کشیده وفاطمه که میخواسته است ازخروج شوهرش جلوگیری نماید باتازیانه یا غلاف شمشیرعقب رانده‌شده .

قطع نظر ازگفته‌های طرفین هیچ بعید نیست که‌چنین حوادثی پیش‌آمده باشد زیرا اگر جانشینی محمد(ص) حق رسمی علی بوده وکارگردانهای سقیفه بانیرنك اورا ازحق خود محروم ساخته اند مسلما خود رابرای ارتکاب جنایات بعدی نیز حاضر نموده بودند کسی که بچنین‌کارنامشروعی دست میزند وگفتهٔ پیغمبر رازیرپامیگذارد ازآزاردختر پیغمبر نیز باکی نخواهد داشت.

واگرفرض کنیم صحبت جانشینی وخلافت دربین نبوده وچنانکه علی طنطاوی میگوید ☆انتخاب خلیفه‌حکم‌انتخاب رئیس‌جمهور را دارد ورأی اکثریت درآن قاطع است ،کار آسان تر میشود زیراهر رئیس جمهوری که بدلخواه‌ودسیسهٔ تعزیه گردانها انتخاب شده‌وبخواهدمخالفین خودرامرعوب

☆ بجلد دوم جنایات تاریخ‌مراجعه شود

عمر ـ بندهٔخدا درست ،اما برادر پیغمبر نه«۱» ابو بکر درتمام اینمدت ساکت بود.

۱ـ سیاستمدار کم حافظه فراموش کرده است، موقعیکه پیغمبر بین یاران خود عقدبرادری میبست علی را برادرخود خواند . و بازفراموش نمود که پیغمبرهنگامیکه خویشاوندان خود را مهمانی کرده و بآنها اطلاع داد، من از جانب خدا مأمور دعوت شما هستم و کسی جز علی باو نگروید گفت: این برادر منو وصی من وخلیفهٔ من در میان شماست حرف اوراگوش کنید واز وی پیروی نمائید تاریخ ابوالفداج ۱ ص ۱۱۹ تاریخ طبری ج۲ ص ۲۱۷ کامل ابن اثیرج۲ص۲۲حیوة محمد ص ۱۰٤ طبع اول.

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

ساخته وبافشار وتهدید تحصیل اکثریت نماید ازچنین تبه کاریها نا گزیر خواهد بود.

اگر ما گاهی درنوشته‌های خود ازابوبکر وعمر یا ابوعبیدهٔجراح بمردسیاسی تعبیرمیکنیم، یا میگوئیم بازیگران سقیفه فلان کاررا کردند یافلان نیرنك را زدند کسی حق اعتراض ندارد ونسبت بمقامهیچیك ازاینها توهینی نشده‌است زیرا پس‌از آنکه خلافت به‌سلطنت تبدیل گردید وبناشدنص آسمانی دربین‌نباشد و از رأی اکثریت پیروی شود مدعی سلطنت ناچار است بوسایل مختلفه متشبث شده و موفقیت حاصل کند ودراینصورت روحانیت وجنبهٔ معنوی خود را از

بقیه پاورقی درصفحه بعد

علي گفت: من از شما بخلافت سزاوار ترم شما باید بامن بیعت کنید! شما باتکاء خویشی پیغمبر وسبقت در اسلام انصار را ازمیدان در کردید حالا خلافت را بزور وستم از ما میگیرید«۱» ای مهاجرین ما از همه کس لایقتر هستیم ما اهل بیت پیغمبریم، کسی که قرآن را بداند و از احکام خدا مطلع باشد و خوبی رعیت را بخواهد و بدی را از آنها برطرف سازد، میان ماست.

بشیر بن سعد در پاسخ گفت: اگر انصارسخنان تورا شنیده بودند باغیر تو بیعت نمیکردند«۲»

---

۱ ـ ص ۱۸ الامامة والسیاسة .
۲ ـ ص ۲۰ الامامةوالسیاسة

بقیه پاورقی ازصفحهٔ قبل

دست داده وحکم یك مرد سیاسی را پیدا خواهد کرد

علي طنطاوی درپیامی که بعلمای شیعه داده میگوید: « هرشهری که انتخابات عمومی درآنجا صورتمیگیرد و حکومت بنظریهٔ ملت است ـ نه بنص آسمانی وحق خدائی ـ از این حزب بازیها ودسته بندیها خالی نیست » وباز درجای دیگر نامهٔ خود میگوید : آیا هنوز نمیخواهیم مسئله خلافت رااز لباس دین خارج کرده تا بدون کم وزیاد بمسئلهٔ سیاسی ومناقشات حزبی وانتخاباتی برگردد.

وباز مینویسد: احزاب سیاسی میجنگند و بهم میافتند وگاهی هم یکدیگر را دشنام داده ، بعضی بردیگری تعدی

بقیهٔ پاورقی درصفحه بعد

عمر بسیار عجله داشت هرچه زودتر کار را تمام کرده و از علی (ع) بیعت بگیرد ، ولی ابو بکر ازدور اندیشی و حزم که داشت میخواست کاری بکند که برحسب ظاهر بیعت علی جنبهٔ مسالمت داشته و نشانهٔ میل و رغبت او باشد نه اینکه بزور و فشار و تهدید از وی بیعت بگیرند الذا در پاسخ عمر که گفت : در بارهٔ علي چه حکمی میکنی؟ گفت: تافاطمه با اوست بوی فشار نمیاوریم (۱)

و شاید با تکاء همین نوشته، آنهائیکه میگویند فاطمه ششماه پس از مرگ پدر زنده بود معتقدند ، علی نیز تا ششماه از بیعت با ابوبکر خودداری کرد.

علی (ع) پس از آنکه این بار هم بیعت نکرده از

۱ ـ ص ۱۱ الامامة و السیاسة.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

میکنند و هر دسته‌ای برای پشتیبانی از رئیس خود بمداحی وی برخواسته و بردشمن و رقیب او افتراء میبندد ولی همینکه جنجال انتخابات خوابید همه بایکدیگر برادر بوده و برای وطن و بلندی نام وطن میکوشند این نویسندهٔ معاصر میگوید: خلافت یك مسئله سیاسی است و مردان سیاسی از دسته بندی ناچارند و بلکه گاهی افتراء میبندند و دشنام میدهند پس ما حق داریم از چنین مردمانی آنطور تعبیر کنیم . ترجمه تمام نامه‌ای را که علی طنطاوی دوسال پیش در مجلة الرسالة قاهره منتشر ساخت و پیامی که بعلماء شیعه فرستاد در جلد دوم جنایات تاریخ نوشته‌ایم .

مسجد مراجعت کرد خواست ، آخرین اتمام حجت را نموده و تا آنجا که میتواند از حق خود دفاع نماید و راه عذر برای کسانیکه بیعت غدیررا زیر پا نهاده‌اند باقی نگذارد از اینرو تصمیم گرفت بکمك فاطمه که موقعیتش چنانکه نوشتیم نزد همهٔ مسلمانان بسیار خوب بود مردم را بخود دعوت کند ولی دیگر کار از کار گذشته و دنیا طلبان بر خرشان‌سوار شده بودند.مهاجروانصار در جواب‌دختر پیغمبر میگفتند: اگر پسر عمویت زود تر ما را خبر میکرد با ابوبکر بیعت نمی‌نمودیم ! علی فرمود:شمامتوقعیدمن پیغمبر را در خانه گذاشته و خاکش‌نکنم و بر سرخلافت باشما بجنگم.

یکی از نویسنده های تازه بدوران رسیدهٔ خارج کشور باینجا که میرسد احساساتش گل کرده ! و می گوید: علی فاطمه را سوار میکردو بدر خانهٔ مهاجروانصار میبرد تا بکمك او برای خود پشتیبان بتراشد راستی اگر مردم هم دعوت او را میپذیرفتند چه خونریزیهائی بپامیشد و چه فسادی برمیخواست.

ولی گویا درست توجه نکرده است که اگر منظور علی ایجادفتنه وانقلاب بود« نه مطالبهٔ‌حق» همانوقت که ابوسفیان بمنزل‌وی آمد واو رابرعلیه‌ابوبکر وعمر تحریك نمود وحتی وعده داد که برای یاری تومدینه‌را پراز سواره و پیاده خواهم کرد، برعلیه‌خلیفهٔ جدیدقیام‌میکرد و کاررا از پیش میبردولی‌علی(ع)چون منظور ابوسفیان رامیدانست وازانقلاب و خونریزی تنفر داشت باوروی موافق نشان نداد لکن در مورداستمداد بوسیلهٔ دختر پیغمبر،چنانکه‌نوشتیم بر

علی (ع) لازم بودتا آنجا که میتواند از تضییع حق خود جلو گیری نماید.

با این گفتار های متناقض و روایتهای ضدو نقیض بطورتحقیق نمیتوان فهمید که علی بن ابیطالب چه روزی با ابو بکر بیعت کرد، ولی این اندازه مسلم است که بیعت او در روزهای اول خلافت صورت نگرفته زیرا چنانکه نوشتیم او تامدتی باکمك دختر پیغمبر ازحقوق خود مدافعه مینمود و اگر همان روزهای نخست بیعت کرده بود هیچوقت اقدام بچنین کاری نمیکرد وشاید همانطور که ابن قتیبه نوشته است پس ازمرك فاطمه باابو بکر بیعت کرده باشد.

برخی نیز که معتقدند، فاطمه(ع) تا ششماه پس از وفات پدر زنده بود میگویند: علی بن ابیطالب و بنی هاشم نیزدراینمدت بیعت نکردند « چنانکه ابن عبدربه در کتاب عقدالفرید(۱) وطبری در تاریخ(۲) اززهری نقل کرده اند.

ازطرفی در چگونگی آمدن عمر بخانهٔ فاطمه(ع) بازهم گفتها یکسان نیست. چنانکه نوشتیم ابن قتیبه میگوید: وقتی عمر(ع) آهنك آتش زدن خانه را کرد فاطمه خودش عقب درآمده و براو برآشفت ابن عبدربه نیز همینطور نوشته(۳) ولی طبری میگوید: هنگامی عمر بدرخانهٔ علی رسید که طلحه وزبیر و گروهی ازمهاجرین نیز آنجا بودند.

عمر گفت: بیرون بیائید! وگرنه بخداقسم همهٔ شمارا آتش میزنم! زبیر باشمشیر کشیده بطرف او دوید ولی پایش

۱ـ جلد۲ ص۲۵۳ ۲ـ ص۱۸۲۵ جلد٤

۳ـ ص۲۵۳ جلد۲ عقدالفرید

لغزید و بزمین افتاد وشمشیر ازدستش پرت‌شد اطرافیان باو هجوم‌آورده ودستگیرش کردند(۱) .

اگرچه همانطور که‌در کتاب‌جنایات‌تاریخ(۲) نوشتیم داستان سقیفهٔ بنی ساعده بقدری پیچیده و مبهم بوده و باندازه‌ای گفته‌ها و نوشته‌های گوناگون‌دراطراف آن‌موجود است، که انسان نمیتواند نظرقطعی خود را اظهار کند ولی ازروی‌هم‌رفتهٔ نوشتها میتوان گفت که : پس‌از پایان‌کار سقیفه هنگامیکه ابوبکر وعمر مظفرانه مراجعت کرده‌اند چون عجله بسیارداشتند که‌کاررا تمام‌کرده‌و نگذارند‌بچهٔ نوزادشان سرزا بمیرد ! وازطرفی علی(ع) وبنی‌هاشم هم نقطهٔ مقابل آنها بوده وتسلیم نمیشده‌اند و تمام نیروی خودرا در جبههٔ مخالفین متمرکز نموده و میکوشیده‌اند بزودی‌کار بیعت را یکسره کنند از اینرو باقداماتی‌هم دست زده‌اندکه از جملهٔ آنها جمع هیزم وآتش‌زدن خانه بوده‌است ، و همینقدر که ابن‌قتیبه و ابن‌عبدربه اعتراف میکنند که عمر دستورداد آتش بیاورند ووقتیکه طبری میگوید عمر باآنهائیکه در خانه بودند داد زد، که اگر بیرون نیائید همهٔ شمارا خواهم سوخت ، باید مطلب‌را تاآخرخواند .

بهر حال چون تفصیل این فجایع خواننده را آزرده ساخته وممکن‌است موجب تهییج احساسات شود و از طرفی کاری‌است گذشته !!

دنبال مطلب‌را بریده کیفررا باخدا وقضاوت‌را بااهل تاریخ میگذاریم .

۱ــ ص۱۲۱۸ جلد٤ تاریخ طبری ۲ــ ص۳۸ جلد۱

زهرا درمسجد

جای تردید نیست که ابو بکر به بهانهٔ اینکه محمد(ص) گفته است پیغمبران ارث نمیگذارند دهکدهٔ فدك(۱) و باغستانهای آنرا از فاطمه(ع) گرفته و جزء بیت‌المال ساخته است .

ولی تصور میشود این اقدام ساده و بدون سابقه و نقشهٔ قبلی بعمل نیامده بلکه پاپوش ضبط فدك زودتر دوخته شده و شاید همان موقع که عمروابوبکر دو نفری و یا با شرکت ابوعبیدهٔ جراح مقدمات اشغال مرکز خلافت رامی چیده‌اند(۲) تصرف باغستان فدك نیز از نظرشان دور نبوده .

مخصوصاً وقتی این نظر قوت میگیرد که ما باجتماع مسلمانان درروزغدیر(۳) نیزتوجه داشته وهمچنین بمخالفت

۱ــ چون تاریخ مفصل فدك را ازسال هفتم هجرت تا اواخر قرن سوم درجلد اول‌ودوم جنایات تاریخ نوشته‌ایم و حوادثی را که درطول سه‌قرن درآنجا رخ داده متذکرشده‌ایم بنابراین ، بحث دراطراف فدك دراین کتاب تکرار نمیشود.

۲ــ ص۳۷ــ۴۵ جلداول جنایات تاریخ

۳ــ ص۵۸ــ۶۳ جلد اول جنایات تاریخ

علی و بنی‌هاشم با هرمدعی مقام خلافت نیزمتوجه باشیم .
پس‌ازمرتب ساختن این‌چندموضوع وارتباط آنها بایکدیگر باین نتیجه میرسیم که :

۱ــ عمر وابوبکر مدتها پیش از مرگ محمد(ص) درایام بیماری‌او بخلافت نظر داشته‌اند .

۲ــ مخالف بزرگ آن ها اول علی‌بن‌ابیطالب(ع) است که بموجب گفتهٔ پیغمبر میبایستی خلیفه باشد و مخالف دوم طایفهٔ ، انصار است که رئیس آنها سعدبن عباده نیز ازطرفداران جدی علی بوده .

۳ــ فدک‌درآمد معتنابهی‌داشته باندازه‌ای‌که بنی‌هاشم میتوانسته‌اند بااعاشه ، ازمحل‌عوائدآن ازاستفادهٔ بیت‌المال چشم پوشیده وبهیچوجه نیازی‌بخلیفه نداشته‌باشند وهمچنان بمخالفت با مرکز خلافت ادامه داده و بلکه دل ها را نیز متوجه خود سازند .

٤ــ این درآمد مستقیماً بدست فاطمه(ع) دختر پیغمبر میرسیده‌است وموقعیت‌وی چنانکه نوشتیم نزد همهٔ مسلمانان بزرگ‌ومورد تجلیل بوده‌است .

همهٔ این‌عوامل ابوبکررا وادار کرد که ملک‌مسلم دختر پیغمبررا ازچنگ وی گرفته وضمیمهٔ بیت‌المال کند تا دیگر بنی‌هاشم نتوانند بامرکزخلافت‌مخالفت کنند و براثر تنگدستی وفشارمعیشت تسلیم شوند .

شکایت بمجمع عمومی

آنروز مسلمانان، مرکزاجتماعی جز مسجد نداشتند. دادخواهی، دادستانی ابلاغ احکام، شوری، وبالاخره مرکزاتخاذ هرگونه تصمیم اجتماعی درمسجد بود. در مسجد پیغمبر طبقهٔ اشراف وپست مدینه‌حاضرمیشد وهرکس‌شکایتی‌از کسی‌ویاادعائی‌براوداشت که طرف بدان اعتنا نمیکرد بمسجدمی‌آمد ودرمجمع‌عمومی مسلمانان سخنان خودرا میگفت و توجه مسلمانان را بگفتهٔ خویش جلب میکرد.

اما نتهائی که یکی پس‌از دیگری بدختر پیغمبر وارد شد سبب گردید که او نیز شکایت خود را بمجمع همگانی مسلمانان تقدیم دارد و از ظلم و تعدی حکومت جدید شکایت کند.

ولی باید متوجه بود که‌آنچه فاطمه آن‌روز می‌خواسته است درمجمع همگانی طرح کند نه‌تنها مدافعه ازحق‌شخصی خود وشکایت ازتصرف فدك بوده است این تصور، مولود فکر کوتاهی است که هنوز بعظمت این‌خانواده پی‌نبرده‌است اگر منظور فاطمه فقط استرداد فدك بوده وهدفی جزمنافع

مادی نداشت چطور موقعی که **ابو سفیان** بکمك **علی** آمد و خواست ویرا علیه **ابو بکر** تحریك کند و او نپذیرفت ، بشوهر خویش اعتراض نکرد وچرا درضمن خطابهٔ خود پیوسته حکومت وطرفداران اورا ازخطر انقلاب وشورش میترساند با آن که درآنوقت نه **علی** و نه فاطمه یاورانی نداشتند که درمقابل حکومت قیام کنند .

فاطمه از این نطق آتشین نظر مهم‌تر و دقیق‌تری داشت او بزرك تر از این است که بمردم شکایت کرده و از آن‌ها دادخواهی کند که چرا نان وخورش بچهای وی را گرفته‌اند !!

فاطمه میخواست بمردم آنروز بگوید که شمادرپناه اسلام ودرنتیجهٔ بزرك‌شمردن‌دستورهای آن ، ازذلت‌رهائی یافته وباین مقام رسیدید که دنیارامتوجه خود ساختیدواگر پشت پا بدین ودستور پیغمبر بزنید دیگران نیز درشماطمع میکنند . وقتی مردم فهمیدند که میتوان بساحهٔ سفارشات پیغمبر دربارهٔ دخترش خانهٔ اوراطعمهٔ آتش کرد واموال وی رابتصرف آورده ازدیگران چه باکی دارند .

وقتی مردم بفهمند یاران دیرین پیغمبر و سابقان در اسلام پشت پا بحکم خدازده وبرای رسیدن بکرسی پادشاهی ازهیچ عملی خودداری نمیکنند ؛ پیش خود خواهند گفت ، نه خدائی بوده است ، نه دینی وبلکه حکومت بوده وبس و اگراین فکر مسموم دردماغهاراه یافت کاخ سعادت‌مسلمانان بلرزه درمی آید وبنیان خلافت‌سست شده وریشهٔ تمدن‌اجتماع میخشکد ومسلمانان دو باره به همان حال‌توحش و بربریت افتاده وپس ازمدتی آقائی وعزت بخاك مذلت‌خواهندنشست

این نتیجهٔ قهری بی اعتنائی هر هیئت حاکمه‌ای نسبت

بقوانین مملکت میباشد. وقتی ملت ببیند قانون در نظر رؤسا ورجال ما فوق جز عبارت جامد والفاظ منقوش نیست ، کجا برای قانون ارزش قائل خواهد شد وچه وقت رفتار و کردار خودرا با آن خواهد سنجید؟ بلکه او نیز از موقعیت سوء استفاده کرده وبفکر آزردن زیر دست خود میافتد آنگاه در نتیجه غفلت دراجرای یك حکم کوچك اجتماع بزرگی در مسیر فنا واضمحلال قرارمیگیرد

آنروز فاطمه(ع) میخواست با بو بکر وعمر ومسلمانان دیگر تذکر دهد که برای نفع شخصی منافقین ومخالفین را نسبت بخود و احکام دین گستاخ نکنند و با پشت پا زدن بگفتار پیغمبر دشمن راچیره نسازند ، این بود که چادر پوشید و بهمراهی چندتن از زنان وخویشاوندش بمسجد آمد ابو بکر باعدهٔ زیادی ازمهاجر وانصار درمسجد بودند ، که فاطمه وارد شد نخست پرده ای بین وی و مردم کشیدند ؛ آنگاه فاطمه پیش ازآنکه نطق خودراافتتاح کند نالهای از دل کشید که براثر آن مردم بگریه افتاده و مجلس را تشنجی سخت فرا گرفت .

فاطمه اندکی ساکت شد تا جوش و خروش حضار آرام گرفت وهمهمهٔ مردم تخفیف یافت، آنگاه شروع بصحبت کرد.

خدارا سپاسگزاری کرد که بر بندگانش نعمت بیکران داده و گیتی را بی هیچ آفریده و بر پدرش درود فرستاد که خدا اورا بر گزیده و براهنمائی مردم مأمور ساخت.

سپس گفت مردم ! بدانید من فاطمه دختر محمدم از نو میگویم و بر آنچه میگویم بینا هستم ، بیهوده نمی گویم و بیجا رفتار نمیکنم .

لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم

حریص ، علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم .

آن پیغمبر پدر من است نه پدر شما . برادر پسر عموی من است نه پسر عموی مردان شما .

محمد (ص) حق پیغمبری را ادا کرد ، سرپیچان را بیم داد و از راهی که کفار و مشرکین پیش گرفته بودند رخ بر تافت و سرهای آنها را کوفت .

مردم را بامنطق قوی و اندرزهای سودمند بخداشناسی وحق پرستی خواند . آنقدر گلوی مشرکین رافشرد و بتهاورا درهم شکست تاشب تاریك کفر ، رخت بر بست وصبح درخشان اسلام پدید گردید ، تا وقتیکه پرده ازچهرهٔ حقیقت بکنار رفت و پیشوای دین بسخن آمده و زبان شیاطین گنك شد تااینکه بر سراسر منطقهٔ کفر، کلمهٔ لااله الاالله حکومت کرد.

مردم! شما بر کنار مغاکی جا گرفته، طعمهٔ هر طمع خوار ومزهٔ هر آشامنده وشرارهای بی دوام و لگد کوب طوایف بودید .

ازگودالهائیکه بآب باران وشاش شتران پر شده بود مینوشیدید گیاه بیابان و برك درختان را میخوردید ، پست و زبون بودید . اطرافیان برشما چیره شده همچون صیدتان میر بودند .

پس ازاینهمه سختیها که کشیدید وشکنجه ها که دیدید خداشما رابدست محمد(ص)ازبدبختی نجات دادمحمد(ص) بردزدان وگردنکشان عرب دست یافت ، هرگاه آنها آتش جنك افروختند خداخاموشش ساخت وگاهی که گردنفرازی سر برداشت یامشرکی بطغیان بر خواست محمد (ص) علی رابسر کوبی اوفرستاد . علی هم تا سر ومغزش رابا مشت نکوفت دست ازوی برنداشت وتاآتش کینهٔ اورابآب شمشیر

خاموش نکرد بجای خود ننشست .

شما درخوشی وآسودگی غرق شده ، شاد و خندان بسر میبردید وعلی را میدیدید که درراه‌خدا و برای‌خوشنودی پروردگار هررنج وسختی رابرخودهموارمیدارد.

همینکه خدا محمد را بجایگاه پیغمبران خواند واو رانزد خود برد : کینه‌های پنهان آشکارشد تا جائیکه جامهٔ دین‌فرسوده گشت‌ومیدان بدست گمراهان افتاده رشتهٔ گفتار رافرومایه‌ها بدست گرفتند وپیروان دنیا نغمه‌های ناهنجار را سرداده ، دم راازچپ وراست بحرکت درآوردند

دراینوقت شیطان که انتظارفرصت‌میبرد گردن‌افراشته وشما رابطرف خودخواند ، شما نیزدعوتش‌راپذیرفته‌وفریب وی راخوردید .

شما را جنبش داد، شماهم چالاك وچابك جنبیدید وازشما خواست که خشمگین شوید شما نیزخشمناك گشتید

شتری را که از شما نبود داغ زدید ! و در آبشخور دیگران فرود آمدید! «یعنی خلافت را بناحق گرفتید» با اینکه‌هنوز عهدتان‌با پیغمبر نزدیك‌است و زخم دل‌ما بهبودی نیافته وجراحتمان سر بهم ننهاده همهٔ این زشت کاری را مرتکب شدید.

گمان میکنید! برای جلوگیری ازفتنه و اختلاف کلمه باچنان سرعت وچابکی بتعیین خلیفه اقدام کردید!.. آگاه باشید که خودرا در فتنه انداختید و آتش دوزخ شما را فرا خواهد گرفت.

آوه...!چطورشده ... درچه حالید...خیال کجاراداریه ... کتاب خدا میان‌شماست امر و نهی آن معلوم است دستور هایش‌هویداست. آیا بقرآن‌پشت پامیزنید؟ آیا برخلاف قرآن حکم مینمائید؟این نعل واژگون‌زدن برای‌مردم‌ستمکار بداست.

هر کس دینی جزاسلام بپذیرد از اوقبول نمیشود ودر آنجهان‌ازز یانکاران‌است این اندازه درنك نکردید ، که‌این حیوان رمیده آرام‌شود (۱)

حق‌را باطل و باطل‌را حق جلوه دادید کره را باشیر مخلوط کردید ، ما براین‌مصیبت که مانند کاردتیزی صدمه میزنند صبر میکنیم .

شما گمان میکنید ما ازمحمد(ص) ارث نمیبریم چه حکمی!! مگر بقانون جاهلیت حکم‌میکنید .

برای کسانیکه ایمان آورده و یقین داشته باشند چه

---

۱ ـ درسالهای آخرزندگانی پیغمبر(ص)دسته‌های کوچك و بزرگی از داخل وخارج مدینه چشم طمع بحکومت اسلامی دوخته و خیال های خامی در سرمیپختند . قبایل بسیاری نیز که‌اجرای‌مقررات اسلام‌را بزیان‌مالی‌ویامقامی‌خودمیدانستند پیوسته ،منتظر فرصت بوده ولذا پس ازمرك پیغمبر بسیاری از دادن زکوة که‌یك‌نوع باج حساب‌میشدخود داری کردند وچندتن نیز به پیغمبری برخاستند و بطورکلی‌در مردم‌سست ایمان یك نوع رمیدگی پیداشده بود و هرگاه مرکزخلافت نیز دستخوش اغراض شخصی وریاست طلبی میگشت احکام اسلام علناً پایمال میشد ودر بین یاغیان و مخالفین که تازه سر برداشته‌بودند انعکاس بدی‌داشت.اینجاست که اثر سوء شتابزدگی کارگردانهای سقیفه را خاطر نشان ساخته و آنهارا بکردارزشتشان سرزنش‌میکنند و میگوید شما لااقل صبرمیکردید ، آنهاکه از دین رمیده‌انـد رام شونـد سپس خودتـان این خلاف قانونها را مرتکب میشدید نه اینکه با رفتار برخلاف دین‌خود آنهارا بیشترجری کنید .

کسی بهتر از خدا حکم میکند ؟ (۱)

پسر ابی قحافه ! تو از پدرت ارث میبری ولی من از پدرم ارث نمیبرم ! (۲)

بسیار خوب **پسر ابی قحافه** ! حالا فدك مانند شتر مهار کرده و پالان شده بتو ارزانی باد ولی روز رستاخیز تورا ملاقات میکند ، آنروز خدا بهترین داور و **محمد(ص)** نیکوترین پیشواست .

اینجا **فاطمه** از شدت سوز و گداز بروی قبر پدر افتاد و با گفتن دو شعر رنج خویش را با پدر مهربان در

۱ـ بر کسی که تا اندازه‌ای دقیق بوده ودر گفتار فاطمه (ع) تأمل کند کاملا معلوم میشود که تأثر دختر پیغمبر بیشتر از تغییر نامشروعی بوده است ، که خلیفهٔ جدید درقانون ارث داده و موجب میشد دوباره کردار شوم دورهٔ سیاه جاهلیت تجدید گردیده و مردم رفتار خلیفه را سرمشق قرار دهند و دختران را از ارث بردن محروم سازند .

اگرچه ابوبکر روایتی را ازمحمد(ص) نقل میکرد که او فرموده‌است «ما پیمبران ارث نمیگذاریم» ولی مسلماً این اقدام دراذهان عمومی اثر دیگری میبخشید یعنی همان عقیدهٔ کهنه وفرسوده‌ای را که درمغز عده‌ای باقی بود زنده میساخت این نیز یك نکتهٔ حساسی است که در نطق پرمغز وآتشین فاطمه(ع) نهفته‌است .

۲ـ اینجا اشاره میکند که در دین اسلام دخترها نیز ارث میبرند و محرومیت دختر از ارث کار عربهای پیش از اسلام است .

میان نهاد :

پس از تو مصیبتها و سختیهائی بود
اگر تو حاضر بودی دشواریها زیاد نمیشد
ما تو را از دست دادیم
همچنانکه باران درشت از زمین گرفته شود

یاران تو باما ازدرمکر درآمدند، گواه باش واز نظر دور مدار(۱) اگرچه از شنیدن این خطبهٔ آتشین زن و مرد بسختی گریان شده بودند ولی فاطمه(ع) اندکی پس از این نطق دوباره انصاررا مخاطب ساخته و گفت :

ایجوانان ! ای پشتیبانان دین! ای نگاهبانان اسلام چرا در یاری من سستی میکنید ؟ چرا بمن کمك نمینمائید ؟ چرا در حقم کوتاهی میکنید ؟ پدرم نگفت احترام مرد را بفرزندان او حفظ کنید؟ چه زود فتنه بپا کردید ! چه شتابزده پیروی هوی وهوس را نمودید! پیغمبرتان حالا مرد وشما باین زودی دینش را لگدکوب نمودید!؟ ملتفت باشید ! قسم بجان زهرا مرك محمد(ص) بسیار دردناك است این شکاف هر آن گشاده تر واین گشادگی هر آن سهمناك تر میشود (۲)
زمین بمرگ محمد تاریك گردید . کوهها متزلزل شد

---

۱ ــ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ٤ ص۹۳ اعلام النساء ص۱۲۰۷ وص۱۲۰۹. بلاغات النساء ص۱۳ بحار الانوار ج۱۰ احتجاج طبرسی .

۲ ــ دراینجا نیز مردم را از پراکندگی بیم میدهد مبادا دشمن باز ازموقع استفاده کند .

کاخ آرزو فرو ریخت(١).

پس از محمد(ص) خانوادهٔ او خوار شد، احترام آنها از بین رفت، حدودشان شکسته گردید.

این مصیبتی است که خدا در قرآن از آن خبر داده و محمد (ص) هم پیش از مرگش شما را مطلع ساخت خدا میگوید:

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سیجزی الله الشاکرین

پسران قیله! «قیله نام زنی است که مادر نخستین انصار و قبائل اوس و خزرج است» میراث پدررا ازمن بگیرند وشما پیش روی من هستید؟ بانگ دادخواهی مرا میشنوید.

١ــ ایجاد وحدت حقیقی وتساوی بین افراد مسلمان و برهمزدن امتیازات پوچ که درنظر(محمد) بود بمنزلهٔ اولین سنك کاخ سعادت مسلمانان محسوب میشد ولی افسوس که منفعت پرستان حفظ ریاست خودرا برهمه چیز مقدم داشتند و برای طبقهٔ اشراف برتری‌های مخصوصی قائل شدند بیست و سه سال این روش زشت ادامه‌داشت. درسال سی و پنجم هجری هنگامی که علی خواست همان مساوات حقیقی‌را که درزمان محمد(ص) بود ازنو برقرار سازد وبیت‌المال‌را برهمه یکسان تقسیم کرد سر وصدا بلندشد واشراف وگردن کلفتها مانند طلحه وزبیرمخالف‌شدند. بحدی‌این‌سیرهٔ زشت بین‌مسلمانان کار عادی محسوب میشد که درهمان‌جلسه مرد پارسائی مانند سهل بن حنیف باعتراض برخواست و به‌علی(ع) گفت: این مردی که تو او را با من بیك چشم مینگری و بمن و او یك اندازه بهره میدهی تادیشب غلام من بود.

مراوامیگذارید !؟ درصورتیکه سپاه دارید، تجهیزات دارید، خانه دارید، پسر دارید، خداشما رابرگزیده است . چقدر باعرب‌جنگیدید، چقدرخود رابسختیها و مشقتها افکندید ! چقدر بامشکلات روبرو شدید تا آسیای اسلام را بگردش انداختید ، تا آتش جنك فرونشست ، تاجوش‌وخروش کفر ساکت شد ، تاهرج و مرج تخفیف یافت و ریشهٔ دین محکم گشت .

آیا پس ازاینهمه پیشروی عقب نشینی کردید ؟ وپس از سختگیری سست شدید ؟ با این همه نیرومندی از مردمی که دین‌را زیر پا نهاده وایمان راباز یچهٔ خودساخته‌اند ترسیدید !

بکشید پیشروان کفر راچون آنها ایمان ندارند

شاید بازگردند میبینم به تن‌آسائی گرائیده وبخوشی خو گرفته‌اید .آنچه رافهمیده انکارکردید وآن‌راکه آشامیده بودید بیرون ریختید . اگر شما وهمهٔ مردم روی‌زمین کافر شوند خداازهمه‌بینیاز است.

من گفتنی‌ها راگفتم ، من میدانم شمازبون‌شده‌اید،من میدانم سستی فراتان گرفته ، من میدانم ایمان شما ضعیف شده ، حالا فدك رارام وفرمانبرداربگیرید ولی این ننگ همیشه بدامان شماچسبیده است تا شمارابآتش‌خدا بکشاند ، آتشی که دلها رافرامیگیرد خدا برآنچه می‌کنید نگرانست

وسیعلم‌الذین ظلمواای منقلب‌ینقلبون

خطبهٔ فاطمه‌دراینجا پایان‌مییابد . بعضی‌ازدانشمندان عبارت رابیشتر از این مقدار نوشته‌اند ولی این اندازه در کتابهای دوتیره (شیعه وسنی)متفقا موجود استکه البته

درباره‌ای کلمات اختلاف‌دارند.

در تمام این خطبه سخنی از حق شخصی نیست آنجاهم که نام فدك رابزبان میآورد نظرش به پامال‌ساختن حکم قرآن است ، حکم ارث دختر ، که ابوبکر با حدیثی که خودگوینده‌اش بود میگفت :**فاطمه**ازپدر ارث نمیبرد چون پیغمبر گفته‌است : **ما پیغمبران ارث‌نمیگذاریم**فاطمه تمام فکرش متوجه تغییری بود که دراحکام اسلام‌واردمیشود امروز حق مالکیت شخصی را بالنسبه بدختر پیغمبر لغو میکنند فردا بدعتی دیگرپدید میشود و کم کم دشمنان دین که منتظر فرصتند‌سر برمیدارند .

این بود هدف بزرگی که **فاطمه**(ع)ازنطق آتشین خودداشت والبته غیرازاوهیچکس نتوانست در مجمع‌عمومی درحضورخلیفه وطرفداران او که خودرابرای مقاومت‌های شدیدی دربرابر مخالفین حاضر کرده بودند اینطور حقایق راآشکار کند و بمردم‌بگوید که‌اینهااسلام را نفهمیده و دین رابازیچهٔ خودساخته وهدفی‌جز پادشاهی ندارند.

همچنانکه روز گار بتدریج گفته های آنروز زهرا را ثابت کرد و وقتی نوبت خلافت بعثمان رسید مقدمات امپراتوری آغاز شد و اسلام را که ابتدا یك‌آئینی بمنظور پرورش افکار وتربیت عمومی ودرس توحید بود به سلطنتی مستبدانه و جابرانه تبدیل نمودند اینجاست کــه فاطمه (ع) میگوید: شمامیگوئید از بیم فتنه با چنان سرعتی در سقیفه جمع شده ونقشهٔ خلافت‌را اجرا کردید ، ولی اشتباه میکنید امروز روزاول بدبختی شماست .

همینکه زهرا (ع) خطبهٔ جانگداز خود را پایان داد

و مردم را ازعواقب وخیم دین شکنی و حق کشی ترسانید ، مهاجر و انصار باشتباه خود پی بردند ، گوئی در خواب گرانی رفته بودند واکنون بیدار شده وخودرا در مقابل کار انجام شده‌ای میبینند .

گریه‌ها شدید شده ، همهمه و جنجال فضای مسجدرا پر نموده ، حضار همه ازاین پیش آمد متأثر بودند شاید در آنوقت خدمات محمد(ص) را بنظر آورده و سختیهائی را که در راه هدایت و ارشادشان متحمل شده بود یاد آور میشدند .

سخنان **فاطمه** خاطرات تلخ دورهٔ جاهلیت را یك لحظهٔ دیگر بیاد آنها آورده ومتوجه شدند ، چنانکه **فاطمه** (ع) میگوید ، روزی طعمهٔ هرصیاد و مزهٔ هرآشامنده میبودند ، دشمنان برآنها چیره شده همچون بازی که بشکار خود پنجه بندنمایدآنهارا صیدمیکردند ، ولی محمد(ص) باکوشش‌های فراوان از بدبختی وزیردستی وزبونی نجاتشان داد .

شاید نطق **فاطمه** آنهارا بیاد محمد(ص) وسفارشهای وی دربارهٔ دختروپسرعمش انداخت ؛ بخصوص آنجا که **فاطمه** (ع) ابوبکر را مخاطب ساخته وگفت: پسر ابی **قحافه** تو ازپدرت ارث میبری ومن از پدرم ارث نمیبرم چه‌افترائی!!

یاآنجا که بمسلمانان طعنه‌زده وگفت: شما ازترس‌فتنه درسقیفه جمع شده وبا ابوبکر بیعت کردید ولی بدست‌خود ایجاد فتنه نمودید .

تشنج جلسه ، انقلاب روحی‌حضار ، ایستادن دختر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار ، ممکن بود بدنبال این سخنرانی حوادث تازه‌ای اتفاق بیفتد ، احتمال میرفت یاران‌پیغمبر تغییر

رأی داده و برخلیفهٔ جدید بشورند ولی ابو بکر ابداً خودرا نباخت و ازمیدان بدر نرفت همینکه سخنان فاطمه پایان یافت رشتهٔ بیان‌را بدست گرفته و گفت :

دختر پیغمبر پدرت برمسلمانان رحمت و بر کفار عذاب بود ، شوهرت اورا درتمام سختیها کمك کرد و با او مساوات و مساعدت کرد . هرمرد پاکنهادی شما را دوست میدارد و بجز بدنهاد، با شما دشمنی نمیکند . شما خانوادهٔ پیغمبرید ، خانوادهٔ برگزیده و پاکیزه هستید،شما راه خیررا بما نشان دادید . شمائید که مارا بسوی بهشت میبرید .

توای دختر پیغمبر ! توای بهترین‌زنان ، در گفتارخود راستگوئی، عقل ودانش تو معلوم‌است، کسی تورا دروغگو نمیداند ومالت‌را از دستت نمیگیرد .

بخدا من پیروی پدرت‌را نمودم ، من بدستوراو رفتار کردم (قافله سالار بقافله دروغ نمیگوید)من خداراشاهد میگیرم ، ازپیغمبر شنیدم میگفت :

ما پیغمبران طلا،نقره،خانه ، میراث نمیگذاریم.میراث ما دانش ، پیغمبری ، کتاب آسمانی است ، هرچه ازما باقی بماند آنکه پس ازما سررشتهٔ کار رابدست میگیرد برأی خود و به صلاحدید خود بهر مصرفی که بخواهد میرساند.

من آنچه‌تحویل گرفتم بمصرف اسلحه واسب و تجهیزات میرسانم، که مسلمانان با کفار بجنگند وسر کشان راباطاعت خوددرآورند من به تنهائی در این کار اقدام نکردم، بلکه مسلمانها نیز چنین صلاح دیدند این حال‌من‌است که میبینی، من‌هرچه دارم‌مال‌تو ودراختیار تواست‌نه‌کسی را برتو ترجیح میدهم ، نه برای دیگری ذخیره میکنم توسیدهٔ امت پدرت

هستی ! نه ازحقوقت کاسته میشودنه، حقت گرفته خواهد شد . تو درآنچه من دردست دارم ومالك آن هستم اختیار مطلق داری ، ولی آیا راضی میشوی ، من باپدرت مخالفت کنم و بحکم اورفتار نکنم.

☆☆☆

خوب دراین گفتار دقت کنید و جملات آنرا بخاطر بسپارید واین کلمات راکه پاسخ اعتراض فاطمه می باشد باخطبهٔ زهرا وآنچه اودرصدد تذکرآن بوده تطبیق نمائید بخوبی معلوم میشود .ابوبکر برخلاف آنچه دربارهٔاوشایع است ، که : مرد ساده ونرم ورقیق‌القلب بوده‌است ،فکری دقیق داشته وموانع رابخوبی تشخیص میداده واز نادانی و عاطفهٔ مردم حداکثر استفاده‌رامینموده . چنانکه گفتیم‌هدف اصلی فاطمه از نطق خود ، دو موضوع بسود : یکی مسئلهٔ انتخاب خلیفه واجتماع سقیفهٔ بنی‌ساعده ودیگری‌منع‌دختر پیغمبرازارث‌ولی‌ابوبکر باهمین جملات مختصر بطوری اذهان راتغییر داده ودعوی فاطمه راوارونه قلمداد ،که اگروی اندکی بیشتر درادعای خود پا فشاری میکرد حضار با او مخالفت مینمودند ابوبکر بمردم فهماند . فاطمه میخواهد پولی را که بنا ست بمصرف جهاد باکفار برسد برای‌خودش بگیرد ، در صورتیکه این مال اختصاص‌به‌پیغمبر نداشته و بایستی درمصالح عامهٔ مسلمانان صرف شود . پس برگشت ادعای فاطمه باین‌است که‌جهادوجنك باکفار وتنبیه سرکشان تعطیل شود و بودجهٔ اینکار بمصرف شخصی او برسد !!

وبازنکتهٔ دیگریراکه درسخنان خودگنجانید این‌بود که من دراین صلاحدید تنها برأی‌خودم اکتفا نکردم بلکه

مجمع همگانی نیز بااین تصمیم موافقت کرد. این یك زرنگی بود که بخرج داد زیراحضار، پس ازاینمقدمه نمیتوانستند ادعای اوراتکذیب کنند والاآنها هم جزء مخالفین با مصالح عامهٔ مسلمانان محسوب میشدند !! فاطمه «ع» برای اینکه این اشتباه راازاز، خاطر مردم برطرف سازد ، دوباره رشتهٔ سخن رابدست گرفت و گفت : پدرم ازحکم قرآن تجاوز نکرد . شما پس از وی باو دروغ میبندید مگر قرآن نمیگوید : سلیمان از داود میراث برد ؟ مگر حکم ارث دختروپسر را معین نکرده .

ابو بکر این اعتراض رانشنیده گرفت و گفت: تو درست میگوئی پدرت ازحکم قرآن تجاوز ننموده ولی آخر این مسلمانها رشتهٔ خلافت را بگردن من انداختند ومن بصلاحدید آنها کار کردم . من از خودم چیزی نیاورده‌ام آنها گواه من هستند.

زهرا «ع» بازحضار رامخاطب ساخته وبآنها گفت : شما چراقرآن رانفهمیده ؟ وچشم وگوش بسته باین کار زشت دست زدید ؟ اگر پرده بالارفت میفهمید چه بارسنگین و پر مسئولیتی رابدوش گرفته‌اید ؟ اینجا ابن ابی الحدید پاسخ ابو بکر را بعبارتی دیگر نوشته‌اومینویسد ابو بکر گفت :

توسخن گفتی وبجا گفتی آنگاه خشمگین شده، بیهوده گوئی آغاز نمودی خدا اوتورا بیامرزد من اسب و نعلین پدرت رابه علی دادم ، اما درموردبقیه ، از پدرت شنیدم میگفت :ما گروه پیغمبران ارث نمیگذاریم ، میراث ما دانش و حکمت است من بدستور پدرت رفتار نمودم «۱»

۱ـ ص ۷۹ ج ٤ شرح نهج البلاغه

وباز اضافه کرد که این زمین ملك پیغمبر نبوده و بهمهٔ مسلمانها تعلق دارد مدتی در دست پیغمبر بود حالا که او نیست خلیفهٔ وقت باید حقوق مسلمانها را حفظ کند«۱»

اگر این جملات گفتهٔ ابوبکر است، غرضش این بوده که دیك طمع حضار را بجوش بیاورد بامید اینکه آنها هم از این نمد کلاهی ببرند و ازمساعدت با «فاطمه ع» خودداری نمایند.

و گویا بهمین ملاحظه فاطمه «ع» پس از پایان سخنان ابوبکر بحال تعرض جلسه را ترك کرده و بخانه رفت زیرا بر فرض هم که باز مطالبی می گفت پاسخهای وارونه‌ای میشنید. تا اینجا نقشه‌ها بخوبی عمل شد.

واحتیاج بایراد نطق دیگری از طرف خلیفه نبود ولی باز ابن ابی الحدید، خطبه‌ای را از خلیفه «درهمانروز» نقل میکند که اگر راستی گفتهٔ او باشد معلوم میشود خلیفه پس از از این موفقیت تصمیم گرفته است مخالفین خود را کاملا مرعوب نموده وروزنهٔ استیضاح های بعدی را مسدود سازد.

میگوید: ابو بکر چون خطبهٔ فاطمه را شنید بسیار عصبانی شد و بمنبر رفت و گفت: مردم! چرا بسخن هر کس گوش میدهید

اگر درزمان پیغمبر این صحبتها در بین بوده، هر کس شنیده بگوید، وهر که حضور داشته حرف بزند او «علی» مانند روباهی است که شاهدش دمش میباشد. او مردی آشوب طلب است، میخواهد، از نو فتنهٔ خوابیده رابیدار کند از ضعفا کمك میخواهد، از زنان یاری میطلبد، او مانند

---

۱ ـ صفحهٔ ۷۹ ج ۴ شرح نهج البلاغه

ام‌طحال (١) ناپارسائی را از هرچیز بیشتر دوست میدارد من اگر میخواستم بگویم میگفتم و اگرمیگفتم اسرار را افاش میکردم ولی تا وقتیکه با من کاری ندارند ساکتم «٢»

ابن ابی الحدید میگوید: من وقتی این کلمات را از نقیب خود جعفر بن یحیی بصری شنیدم گفتم ابو بکر به که گوشه‌میزند.

گفت: گوشه نمیزند پوست کنده میگوید!

ـ اگر اینطور واضح بود نمیپرسیدم!

ـ به‌علی بن ابیطالب!

ـ روی‌همهٔ این پرخاشها به‌علی است!؟

ـ بله‌پسر جان پادشاهی است!

ـ انصار چه گفتند!؟

ـ اسم‌علی را بردند ابوبکر ترسید شورش بر پا شود آنها را منع کرد «٣»

باز ابن ابی الحدید در جای‌دیگر کتاب« ٤ »میگوید: ازعلی بن فارقی مدرس‌مدرسهٔ غربی بغداد پرسیدم ابو بکر فاطمه را راستگو میدانست!؟

ـ بله!

ـ چرا فدك‌را باو نداد؟

اگر فدك را باو میداد فردا گریبانش را گرفته خلافت را برای شوهرش‌مطالبه میکرد. ابو بکر هم‌چون‌راستگوئی او را تصدیق کرده بود ناچار می‌شد بپذیرد و دست از خلافت بکشد.

---

١ ـ زنی است که درجاهلیت بزناکاری‌معروف بود

٢ ـ شرح نهج البلاغه ج ٤ ص ٨٠

٣ ـ شرح نهج البلاغه جلد ٤

٤ ـ شرح نهج البلاغه‌ج ٤ ص ٧٩

در بستر بیماری پس از اینکه فاطمه «ع» از مذاکرات خود در مجمع همگانی نتیجه نگرفت و جلسهٔ را بحالت تعرض ترک کرد ، بخانه رفت .

بعضی نوشته‌اند ، ازشدت تأثری که باو دست داده بود بشوهرش گفت :

پسر ابوطالب ! چه مانند کودکی که در شکم مـادر نهفته است خود را پنهـان ساخته و همچون متهم در خانه نشسته‌ای !

بازهـای شکاری راسر شکستی ولی پر مرغ بی بالی تو را شکست داد .

پسر ابی قحافه : ملکی را که پدرم بمن داده ،از کفم بیرون میآورد و نان و خورش فرزندم رامیگیرد .

آشکارا بامن دشمنی کرد ودانستم که در کینه توزی بامن سخت استوار است . طوری صحبت کرد ، که مهاجر و انصار ازمن یاری نکرده چشم فرو خوابانیدند. نه جلو گیری هست نه بلاگردانی، خشمناك بیرون رفتم و شکست خورده بر گشتم

توهم از آنروز که مقام خود را واگذاشتی ، خویش را ذلیل کـردی . تو گرگـان را درهم شکستی ولی پشه‌ها در همت شکستند .

من از گفتن خودداری نکردم و بیهوده نگفتم ، ولی چکنم که قدرت و توانائی ندارم . کاش پیش ازاین حادثه مرده

بودم . درهر حال خدا عذرخواه من نزد تواست .

وای بر من، پشتیبانم مرد و بازویم خرد شد . به پدرم شکایت میکنم بخدا تظلم مینمایم .

علی (ع) دلداریش داد و باو گفت : دراین سستی و کناره گیری مصلحتی است . من ازدین رو نگردانده‌ام و کاری را که ازدستم برآید ترك ننموده‌ام . وای بر تو نیست بر طعنه زننده‌های بر تواست ، اگر نان وخورش میخواهی روزی تو برخداست آنچه درآخرت برای‌تو آماده شده بهتر است از آنچه‌ازتو گرفته‌اند ، کاررا بخدا واگذار فاطمه ـ خدا برای من بس است ، دیگرحرف نمیزنم

✡✡✡

عبارات بالا ترجمهٔ گفتاری‌است که‌ازز بان فاطمه هنگام ورودش بخانه نقل نموده‌اندولی ما بدلایلی چند نمیتوانیم این مطلب راپذیریم ، ومعتقدیم که یااین سخنان ابداً در بین نبوده ویا گفتهٔ دختر پیغمبر درلباس‌عبارت‌نویسنده «هر کس بوده» در آمده است .

آنچه ما را در پذیرفتن ایـن داستان دچار تـردید میسازدعبارتست از:

۱ ـ اینکه درچند جا فاطمه علی راسرزنش نمـوده است مخصوصاً آنجا که میگوید « چه مانندکودکی درشکم مادر نهفته است خودراپنهان ساخته وهمچون متهم در خانه نشسته‌ای » صریحاً بوی اعتراض میکند .

در صورتیکه فاطمه (ع) آنوقت که پدرش زنده بود بشوهرش ایرادی نگرفت‌وچیزی از او نمی‌خواست‌تاخودش

میآورد (۱) اکنون که علی امام وقت وجانشین محمد(ص) است چگونه ممکن است دختر پیغمبر باین سختی باو اعتراض کرده و باین تندی باوی سخن بگوید، اگرچه بعد هم ازاو عذرخواهی بکند.

۲ـ آنجا که میگوید «من از گفتن خودداری نکردم و بیهوده نگفتم علی «ع» را متهم میکند که ازمطالبهٔ حق خود داری کرده و مخصوصا در این قسمت «هم آنروز کــه مقام خود را واگذاشتی خویش را ذلیل نمودی » تصریــح مینماید که علی (ع) مسامحه کرده و بعد علی(ع) درپاسخ او میگوید: من ازدین رو نگردانده ام و کاری را که ازدستم برمیاید ترك ننموده ام، مگر فاطمه ازعلی بیگانه بوده، مگر او از وصیتهای پیغمبر خبر نداشت ؟ مگر نمیدانست درخانه نشینی علی مصلحتی است ؟ مگر نمیدانست علی (ع) برای حفظ دین مقدس اسلام وجلوگیری ازاختلاف کلمه از مطالبهٔ حق خود ســاکت شده است ؟ بادانستن این مطالب چطــور ممکن است بر او اعتراض نماید .

۳ ــ چنانکه سابقا نوشتیم منظور اصلی فاطمه از این سخنرانی رفع توهمی بود که شاید ازدورهٔ سیاه جاهلیت مانده و دختران را ازارث محروم مینمودند ، وی خواست مردم را از اشتباه بیرون آورده و بآنها بفهماند، حکم خدا تغییر نکرده و پیغمبر برخلاف قرآن دستور نداده ولــی ابوبکر بدلخواه خود اززبان او نقل میکنند که : پیمبران ارث نمیگذارند

او هیچوقت چشم طمع به درآمد فدك نداشت و اصلا نمیتوان پذیرفت که دختر پیغمبر درمجمع عمومی مسلمانان

---

۱ ــ ص ۳۸ همین کتاب

از گرسنگی خود و بچهایش شکایت کند و فدك را برای نان وخورش فرزندانش بطلبد .
خانواده‌ای که‌مردم‌را‌در بینوائی بخدا پشت گرمی داده‌وروزی‌ده جهانیان را خدا میدانند چطور ممکن است دراین‌پیش‌آمد فقط بخاطر ارتزاق روزانه متأسف‌شده و بگویند :
پسرابی قحافه نان و خورش فرزندانم را میگیرد !
وعلی(ع) هم درپاسخ او بگوید: اگر نان وخورش‌میخواهی روزی تو برخداست مگر خود فاطمه (ع)اینرانمیدانست .

٤ ـ سبك‌عبارت‌اینجا با سبك خطبه‌های فاطمه (ع) درمسجد تفاوت بسیار دارد .

با اینکه در آنجا قصد سخنرانی داشته و مخصوصاً سخنران بلیغ سعی‌دارد عبارات وتشبیهات و استعارات مناسب را بکار ببرد . معهذا آنقدر که دراین چند سطر تصنع بکار رفته در خطبه ، مشاهده نمیشود

هنگامیکه فاطمه (ع) ازمسجد بخانه آمده دل‌آزرده بوده وبرفرض‌که میخواسته است با شوهرش حرفی بـزند غرضش درددل کردن بوده نه‌خطابه‌خواندن وبا سجع وقافیه صحبت کردن .

مرتبه وجلال ودانش وکمال فاطمه فوق آن بوده‌است که برای عبارتی فکر کند تا جملهٔ متناسب وبلیغی بگوید ولی موقع هم بـاید اقتضا داشته بـاشد آیا فاطمه (ع) میخواسته‌است‌قوت‌منطق وقدرت‌سخنرانی خودرابرشوهرش معلـوم نمـاید ؟ که تا در جملات کـوتاه در دل آمیـزی این اندازه تشبیه واستعاره بکار برده وبگـوید : افترست الذئاب و افترسك‌الذباب و یا بگوید: یابن ابیطالب

اشتملت شملة الجنين وقعدت حجرة الظنين . یارعایت قافیه‌را تاآخرین‌حد نموده وبگوید: نقضت قادمة الاجدل فخاتك ریش الاعزل ویا خطاب به علی بگوید : اضرعت خدك يوم اضعت حدك .

بدلائل فوق ومخصوصاً بدلیل ۱و۳ انتساب این مقاله وسخنرانی فاطمه (ع) مشکوك میشود وخدا داناست که این گفتها ازدختر پیغمبر باشد یانه . مسلماً بی‌اندازه در آنروز زهرا(ع) متأثر بوده‌است. این‌حوادث و مصیبتهای پی‌درپی روح زهرا را افسرده ساخته و کم‌کم در جسمش نیز تأثیر نمود وبلکه بگفتهٔ دانشمندان و مؤرخین شیعی‌وشاید از گفتهٔ ابن‌قتیبه و ابن‌عبدربه نیز بتوان پی‌برد، روزی که نمایندهٔ ابوبکر بدرخانه‌اش آمده آسیبهای بدنی نیزباو واردشده.

طبری نوشته است : سبب مرك فاطمه(ع) بنابگفتهٔ ابو بصیر از امام ششم؛ آسیب ته‌شمشیری بوده است که از قنفذ غلام‌عمر دیده وبراثر آن کودکی‌هم که در شکم داشته سقط شده(۱) .

دردناك‌تر ومؤثرتر ازتمام این‌مصیبتهامرگ‌محمد(ص) بود که بالاخره دخترش‌را بستری کرد .

در روزهائی که دربستر خوابیده بود دسته‌ای اززنان مهاجر وانصار برای احوال‌پرسی ببالینش رفتند و پرسیدند: حال دختر پیغمبر چگونه‌است ؟

فاطمه در پاسخ گفت: می‌بینم دنیای شما را دوست نمیدارم واز زندگانی بتنك آمده‌ام از مردان شما بیزارم . آنها را آزمایش کردم ، درونشان را دیدم و دانستم بدرد

---

۱ ــ ص۸۲ بیت‌الاحزان تألیف محدث قمی‌ره

نمیخورند ازاینرو دورشان انداختم .

چه زشت است شمشیری که دندانه شده و نیزه‌ای که سست گشته واندیشه‌ای که تیره گردیده باشد !

نفس بد اندیش آنها چه چیز زشتی جلوی پایشان نهاد ، خشم خدا برآنان هموار شد و در عذاب همیشگی جا گرفتند .

من چنبرهٔ فدك را بگردنشان انداختم و ننگ غضب خلافت را برآنها بار نمودم نابود وزشت باد ستمکاران .

وای برآنها خلافت را ازمرکز ثابت خود ، ازپایگاه نبوت ، ازفرودگاه جبرئیل بکدام نقطه بردند ؟

چه زیان آشکاری !!

آنها از علی چه کینه‌ای دردل داشتند؟ بخدا پرخاش جوئی شان ازضرب شمشیری بود که وی درراه خدا میزد واز حمله‌های گرانی بود که درراه رضای خدا مینمود .

بخدا اگر علی را درکاریکه محمد(ص) سررشتهٔ آنرا بدستش داده بود ، آزاد میگذاشتند چنان آرام و بی‌حرکت سیرشان میداد ، که نه‌سوار زحمت کوفتگی و خستگی ببیند ونه مرکب آزار مهاررا احساس کند .

اگرزمام خلافت را بعلی میدادند آنهارا درآبشخوری صاف وپهناور وسرشاری فرود میآورد ، تاسیرآب‌شده واز سوز تشنگی و زحمت گرسنگی برهند .

اگرعلی رشتهٔ کاررا بدست گرفته بود ، درهای برکت ازآسمان وزمین برویشان گشوده میشد ولی سرپیچی کردند ونگذاشتند وچه‌زود خدا بکیفر کار زشتشان خواهدرسانید .

حالا گوش بده، چند که زنده باشی روزگار بتوشگفتیها

خواهد نمایاند وحوادث تورا بتعجب خواهدآورد .

بکدام نوشته تکیه کردند !؟ و بکدام ریسمان محکم چنگ زدند که مهتررا گذاشته کهتررا گرفتند وسررا نهاده بدم چسبیدند ؟!

ای دماغ آنها بخاك بمالد که میپندارند کار نیك میکنند ، آنها مفسده جو هستند وخود نمیدانند ، وای برآنها آیا کسیکه مردم را بشاهراه هدایت میخوانند شایستهٔ رهبری است ، یا آنکه راه نمیداند .

قسم بجان زهرا آن حیوانی که بکمند انداختید آبستن شد ، اندکی درنگ کنید تا شیرده شود سپس از پستان آن خون تازه ومرگ کشنده دوشیده وظرفهای خودرا پرسازید .

آنوقت است که پیروان باطل زیان میبینند وآیندگان از عاقبت کار گذشتگان آگاه میشوند .

مارا ازدنیای خود دورسازید ولی خود برای آماج گشتن بلا آماده شوید .

مژده باد شمارا !! .

بشمشیر برنده وفقرعمومی وخودمختاری ستمکاران که منافع شمارا پامال ساخته ومردانتان را ازدم شمشیر بگذارند .

چه بدبختی گریبان گیرتان شده ؟ ما میخواهیم براه راستتان بداریم ولی شما سرپیچی میکنید .

میگویند زنان مهاجر و انصار آنچه از دختر پیغمبر شنیده بودند بشوهران خود گفتند و آنها برای عذرخواهی بنزد وی رفته گفتند : اگرشوهرت پیش از آنکه کار ابوبکر در سقیفه محکم شود باما وارد مذاکره میشد بجزاو باکسی بیعت نمیکردیم ولی فاطمه (ع) چون میدانست دروغ میگویند ،

گفت: پس از این خطای بزرگ ، دیگر عذر شما پذیرفته نیست (١)

ازجمله کسانی که هنگام بیماری **فاطمه** برای دلجوئی و عذرخواهی نزداو رفتند عمر و **ابوبکر** بودند این دو نفر پس از تحصیل اجازه واردشدند . ابتدا **ابوبکر** گفت :

تومرا چگونه شخصی میپنداری ؟ آیا من بااینکه ترا میشناسم وقدر تورا میدانم حقت را ازتو میگیرم ؟ وارثی که ازپیغمبر میبری بتو نمیدهم ؟ من ازپدرت شنیدم میگفت : ما پیمبران ارث نمیگذاریم هرچه گذاشتیم صدقه‌است .

فاطمه ـ اگرسخنی ازپدرم بگویم که خودتان آنرا میدانید بآن رفتار خواهید کرد ؟ .

ـ بله

ـ شمارا بخدا آیا ازپیغمبر نشنیدید ، خوشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم او خشم من میباشد هر که دخترم فاطمه‌را دوست بدارد مرا دوست‌داشته وهر که اورا خوشنود نماید ، مرا خشنود نموده و هر که آزرده اش سازد ، مرا آزرده ؟ .

ـ بله ! ما این‌سخن‌را ازپیغمبر شنیده‌ایم .

ـ من خدا وملئکه‌را گواه میگیرم که شما مراخشمناك ساختید وخشنودم نکرده‌اید من اگر پیغمبر را ببینم از شما شکایت خواهم کرد .

ابوبکر ـ فاطمه ! من تورا خشمناك ساختم ؟ من بخدا پناه میبرم «ابوبکر با گریه خارج میشود»

---

١ ـ احتجاج طبرسی نقل از بیت‌الاحزان ص٧٥

فاطمه ـ من پس‌از هر نماز تورا نفرین میکنم! (۱)

پس‌از اینکه ابوبکر باحالت گریه ازخانه **فاطمه«ع»** بیرون آمد بآنهائیکه دورش جمع شده بودند، گفت: هر کسی شبها با خاطرآسوده بخانه برود و با خیال راحت درآغوش همسر خود دراز بکشد، وشما مرا باینحال گذاشته‌اید، من هرگز به بیعت شما احتیاج ندارم، استعفای مرا بپذیرید!

مردم گفتند: خلیفه! تو از همه‌داناتری اگر بخواهی اینطور کار کنی، دین پایمال وحکومت دچارضعف میشود. این سستی که تو نشان میدهی کشور را بهرج و مرج خواهی انداخت (۲)

ابوبکر ـ بخدا اگر بخاطر جلوگیری ازهرج ومرج وگسستن ریسمان دین نبود، پس‌ازآنچه ازفاطمه شنیدم حاضر نبودم، یك شب برمردم حکومت کنم(۳)

گویا خلیفه ازاین پیش‌آمد بسیارمتأثرشده و ازاینکه فاطمه دختر پیغمبرص ازوی خوشنود نبوده، آزرده گردیده، بحدیکه حاضرشده است، دست ازخلافت بکشد ولی دلسوزی برای مردم ودین جلوگیرش شده ومردم نیز راضی نمیشدند ابوبکر استعفا بدهد.

لکن ما از کتاب **ابن قتیبهٔ دینوری** در ذیل همین مذاکرات داستان عجیبی را میخوانیم، کـه معلوم میشود بر عکس جنبهٔ سیاسی خلافت ابوبکر، خیلی قویتر از جنبهٔ دینی آن بوده‌است.

۱ـ اعلام‌النساء ص۱۲۱۵ ج۲ الامامةوالسیاسة ص۲۳

۲ـ این گفتهٔ مردمی‌است که بفاطمه وعلی پیام دادند، اگر زودتر مارا خبر میکردید بابوبکر بیعت نمینمودیم!

۳ـ صفحه ۱۰ الامامة و السیاسة

ملاقات سیاسی چنانکه نوشتیم ابو بکر با مخالفت سخت علی بن ابیطالب و عباس و بنی‌هاشم مواجه شده بود در اینوقت مغیرة بن شعبه سیاستمدار معروف عصر ، با اوملاقات کرده و گفت : صلاح دراین است که عباس را ببینی و بهره‌ای از خلافت باو بدهی ، باین شرط که بعداً هم دست فرزندانش باشد اگرعباس باشما همکاری کند برعلی و بنی‌هاشم چیره خواهید شد .

ابو بکر این نظر را پسندید و باتفاق عمر وابو عبیدهٔ جراح بخانهٔ عباس رفتند ابتدا ابو بکر شروع بصحبت کرد گفت :

خدا محمد «ص» را به پیمبری فرستاد واورا برمؤمنین حکومت داد .

بر ما هم منت گذاشت که وی میان ما اقامت کرد محمد «ص» از جهان رفت وکار مردم را بخودشان واگذار نمود تا یك‌دل ویك‌زبان یکنفر را برای حفظ مصلحت خود انتخاب نمایند .

مردم هم مرا بسلطنت انتخاب نموده سررشتهٔ کار را بدستم دادند ، من بحمدالله‌ از کسی نمیترسم . درکار خودم‌هم درمانده‌نیستم . خدامرا کمك‌خواهد کرد منهم بخـدا توکـل کرده‌ام .

ولی پی‌درپی چیزهائی میشنوم بعضی ، شمارا سپرخود کرده وازکاری که همهٔ مسلمانان درآن‌شریك بوده‌اند،انتقاد میکنند . شما خودتانرا وجه‌المصالحه قرار ندهید ، یابامردم دیگر همکاری کرده و بیعت مرا بپذیرید یاسعی کنید مردم را از بیعت من برگردانید .

ما اینجا آمدیم که برای تو سهمی درخلافت قائل‌شویم بعداز توهم دست فرزندانت باشد ..آخر مامیدانیم‌توعموی پیغمبری « مامثل مردم‌دیگر نیستیم » که تو وهمکارانت را میشناختند ولی دیگری را انتخاب کردند ۰ آخر پسران عبدالمطلب یك خورده مهلت‌بدهید «۱» پیغمبر همانطور که مال شماست مال ماهم هست .

عمر ـ آره والله بما بهتر میچسبد !(۲) ما که اینجا آمده‌ایم احتیاجی بشما نداریم ولی نمیخواهیم باما مخالف باشید حالا که مردم کاری کرده‌اند اگر شما مخالفت کنید کار هم بشما وهم بآنها مشکل میشود . درست‌فکر کنید بعدجواب بدهید واگر خیلی میل داشتید بپذیرید «۳»

عباس ـ راست میگوئی خدا محمد (ص) را به پیغمبری فرستاد واورا برمسلمانان‌حاکم ساخت . بماهم‌منت گذاشت که پیغمبر تازنده بود درمیان ما اقامت کرد . وقتی پیغمبر از دنیا رفت مردم‌را بحال خودشان گذاشت که باچشم باز یك دل و یك زبان یکنفر را انتخاب کنند و مرد حق را خلیفه سازند .

---

۱ ـ علی رسلکم بنی عبدالمطلب ـ ۲ ـ ای‌والله‌واحری
۳ ـ فانظروا لانفسکم واعنا منکم

نه اینکه بمیل وهوس خود کاری انجام دهند .

حالا ابوبکر ! اگر تو نظر بنزدیکی با پیغمبر ، خلیفه شده‌ای ؛ حق ما را گرفته‌ای . اگر بصلاحدید مؤمنین حکومت یافته‌ای ما در دادن رأی برهمه مقدمیم و نمی‌پذیریم و آنگاه برفرض هم که با نظر مؤمنین باینمقام رسیده باشی مخالفت ما چه عیبی دارد «۱» اما آنچیزی را که میل داری بما بدهی اگر حق تو است ؟ ما نمیخواهیم ، اگر مال مردم است ؟ حق نداری بی اجازهٔ مردم تصرف کنی ، اگر مال ماست حاضر نیستیم نصف حقمان را بگیریم و نصفش را ببخشیم «۲»

گفتی پیغمبر همانطور که مال شماست مال ماهم هست. نه! پیغمبر درختی بود که ما شاخهٔ آن درختیم وشما همسایه‌اش(۳)

---

۱ ـ وان کان هذا الامر انما یجب لك باالمؤمنین فما وجب کنا کارهین

۲ ـ ص ۱۵ و ۱٦ الامامة والسیاسة

۳ـ نباید تعجب کرد چگونه کسی که برای خشنودی دختر پیغمبر حاضر باستعفا از مقام خود شده است ، کسی که بموجب رأی اکثریت (بگفتهٔ خودش) انتخاب گردیده ، حاضر میشود با یکنفر مخالف بسازد تا مخالفین دیگر را از میان بردارد.

ونباید تصور کرد که در هر دو مورد قدمی برخلاف دین ! برداشته ، زیرا من در چندجای جلد دوم جنایات تاریخ نوشتم ! برای یکدستهٔ خاص، بلکه برای اکثر مردم بهترین راه وصول بهدف چسبیدن بدین است و «دین بهترین و برنده‌ترین حربه‌ایست که درراه نابودی دین هم میتوان بکار برد» امروز هم یك دسته از رجال ما نمونهٔ کامل همین عده هستند . اینها

بقیهٔ پاورقی درصفحه بعد

زمامداران از این ملاقات هم نتوانستند نتیجهٔ مطلوبی بگیرند و عباس حاضر نشد با ابوبکر و یارانش همکاری کند. از طرفی دختر پیغمبر هم چنانکه نوشتیم روی خوش بآنها نشان نداد. اگر نقشه‌ای راکه این دو پهلوان کشیده بودند درست اجراشده بودو میتوانستند دختر پیغمبر را راضی کنند موفقیتی شایان نصیب آنان میشد ولی **فاطمه** (ع) نه تنها **ابوبکر وعمر** را در آن مجلس مأیوس کرد، بلکه تا پایان زندگانی این بی اعتنائی را در بارهٔ آنها ادامه داده و نتوانستند رضایت دختر پیغمبر را جلب کنند. بسیاری ازدانشمندان سنی مانند **بخاری**«۱» و **ابن کثیر**«۲» و **زرقانی**«۳» و **ابن قتیبه** (٤) و**ابن سعد**(٥) و**ابن ابی الحدید معتزلی** (٦) و **سمهودی**(۷) مینویسند: تا فاطمه زنده بود، باابوبکر سخن

بقیه پاورقی از صفحه قبل

قیمت موقع را ازدست نمیدهند و نان را بنرخ روز میخورند در مجالس دینی و در حضور پیشوایان مذهبی تظاهر بدین کرده بانگ وا اسلاماشان بلند استولی در میدان سیاست باگفتار و کردارخود تیشه بریشهٔ دین ومذهب میزنند.

بیچاره آن مردم ساده‌ای که بازهم « فاجتنبوا کثیرا من الظن» را دربارهٔ این عناصر اعمال نموده و باغفلت عمدی یا سهوی خوددرمقابل یك تظاهرخشك ،ملت را تسلیم آرزو های پست و شهوانی این عده بنماید.

۱ـ صحیح جلد٥ صفحهٔ ۱۳۹ـ۲ـ البدایة و النهایة جلد ٥ صفحهٔ ۲٤۹ـ۳ـ شرح المواهب جلد۷ص‍ـ۸ ـ ٤ ـ الامامة و السیاسة ص۲۳ ـ ٥ ـ طبقات الکبری ص ۱۸ جلد ۸ «در این کتاب نوشته است«فاطمه غضبناك شد» ٦ـشرح نهج البلاغه جلد٤ ص ۸۱ ـ ۷ ـ وفاءالوفاءص ۱٥۷

نگفت. این مسئله نظر بار تباط خاصی که باموفقیت ابوبکر دارد، ازنظرهیچکدام از دانشمندان و مؤرخین دوتیره‌دور نمانده وهریك درپیرامون آن قلمفرسائی نموده‌اند.

مخصوصاً دانشمندان‌سنی،توجیهاتی در بارهٔ آن نموده‌اند ابن کثیر شامی درصفحات ۲۴۹و۲۸۶ جلدپنجم **البدایة و النهایه** میگوید: من نمیدانم سبب خشم **فاطمه** « رضی‌الله عنها » برابوبکر چیست؟ اگر برای این بود: که میراث‌پدرش را بوی نداده است، اومعذور بوده زیرا روایتی از پیغمبر نقل میکنند!! که گفته‌است ما پیغمبران ارث نمیگذاریم... تا اینکه میگوید:

فاطمه نیز یکــی از دختران حواست و مـانند زنهای‌دیگر بخشم میآید لازم نیست **فاطمه** بیگناه باشد!! ازطرفی نمیتوان باورکرد زهرا **ابوبکر** را دروغگو بداند وبعد میگوید: فرضاً هم **ابوبکر** بتنهائی این‌حدیث را نقل نموده باشد برهمهٔ جهانیان لازمست، از او بپذیرند.

درپایان اضافه‌مینماید که: گویا خشم **فاطمه** ودوری گزیدن‌او از **ابوبکر** روزنهٔ شرارت ونادانی‌را بروی‌شیعه‌ها گشوده تابیخردانه پندارهائی بافته‌اند!!

آنها اگر حقیقت‌را فهمیده و مقام ارجمند! **ابوبکر** را شناخته بودند، عذرش‌را میپذیرفتند، عذری که پذیرفتن آن بر هرکسی لازمست، ولی شیعه‌ها مردم پست و رذلی! هستند! آنها حقایق روشنی‌را که همهٔ یاران!! پیغمبروپیروان آنها قبول دارند! گذاشته ودنبال مشابهات میروند « طبع ۱۹۳۲ـ شانزده سال‌پیش»(۱).

۱ـ تفصیل گفته وپاسخ درص ۴۱و۴۲ جلددوم جنایات تاریخ درج شده.

در آغوش مرگ

فاطمه روزهای آخر زندگانی را طی میکرد، او در این اوقات چنانکه خودش گفته کوچکترین توجهی بجهان و جهانیان نداشت و گاهی بحدی بملاقات خدا اشتیاق پیدا مینمود که مرگش را از خدا میخواست . شگفت است! چقدر فاطمه از زندگانی در میان چنان مردمی خسته شده بود که درعنفوان جوانی مرگ را بر حیات ترجیح میداد .

درروزهای آخر باخدا رازو نیازهائی داشت : ای خدای زنده ، ای خدائیکه آغاز و پایان نداری، بآمرزش تو پناهنده میشوم . پناهم بده . خدایا مرا ازآتش دوزخ دورساز ودر بهشت جایگزینم کن خدایا مرا بپدرم برسان .

علی میگفت : خدا تو را شفا میدهد وزنده میمانی . ولی اودیگر بزندگی امیدی نداشت ودر مقابل دلداریهای شوهر، میگفت : چه‌زود بدیدارخدا خواهم رسید .

همینکه عباس عموی پیغمبر فهمید ، بیماری فاطمه (ع) شدت کرده برای عیادت بدرخانه‌اش رفت ولی موفق بملاقات نشد، زیرا گفتند مرض فاطمه شدت یافته است عباس مراجعت کرد و به علی (ع) پیام داد : من از مرض دختر پیغمبر اندوهناکم . گمان میکنم او نخستین کسی است که ازطایفهٔ ما، بمحمد(ص) میپیوندد . پیغمبر زهرارا ازهمه کس بیشتر دوست داشت . اگر روزی حادثهٔ ناگواری برای او پیش

آمد مرا مطلع کن تامهاجر و انصار را خبر بدهم ، حاضر شوند واجر خودرا ببرند .

علی علیه‌السلام پاسخ‌داد : ما مهربانی عموی بزرگوار را فراموش نمیکنیم و نظریهٔ اورا تقدیس مینمائیم ولی فاطمه مظلومه بود ، ارث اورا گرفتند و حقش را غصب کردند و وصیت پیغمبر را دربارهٔ او رعایت نکردند .

او نیز بمن سفارش کرد ، مرگش‌را پنهان کنم ازاینرو ازموافقت بادرخواست تو معذورم .

وصیت‌نامه وصیت‌نامه فاطمه (ع) بعبارتهای مختلفی کوتاه وطولانی نقل شده ولی آنچه مسلم است اینکه : از جملهٔ سفارشهای دختر پیغمبر این بوده است که جنازهٔ او شب دفن شود .

بخاری درصحیح ضمن‌روایتی ازعایشه نقل‌مینماید که:

علی جنازهٔ فاطمه‌را شب بخاک‌سپرد وبراو نمازخواند و بابوبکر اجازه نداد(۱)

این‌وصیت نامه نیز در کتب معتبرهٔ شیعه از دختر پیغمبر نقل شده :

« پس‌ازنام خدا » فاطمه دختر محمد(ص) گواهی میدهد : خدائی جزخداوند یگانه نیست و محمد بندهٔ او و فرستادهٔ اوست . فاطمه گواهی میدهد : بهشت‌ودوزخ راست و بی‌هیچ گمانی قیامت خواهدآمد وخدا مردگانرا از گور خواهد بر انگیخت . علی ! من فاطمه دختر محمدم خدا مرا بتو تزویج کرد ، تادردنیاوآخرت ازآن‌تو باشم توازهر کس بمن نزدیك‌تری . مرا شب غسل بده و کفن کن وشب بخاکم بسپار . هیچکس نباید ازاین‌موضوع باخبرشود . تورا بخدا میسپارم وبفرزندانم تا روز رستاخیز سلام میرسانم .

۱ــ البدایة والنهایه ج ۵ ص۲۸۵

وصیت نامهائی طولانی تر از این نیز نوشتهاند شیخ کلینی رحمةالله که از بزرگان علمای شیعی است میگوید : فاطمه(ع)هنگام مرگ وصیت کرد : هفت‌قطعه زمین‌ملك‌او که دلال‌ومبیت‌وحسناو برقه‌وصافیه‌وعواف‌ومشربهٔ اما براهیم نام داشت درتصرف علی (ع) وپس ازاو درتصرف حسن‌ع وپس ازاو درتصرف حسین(ع باشد وپس از او بـــاولادش . او خدا ومقداد وزبیررا شاهدگرفت وعلی بن ابیطالب (ع) نیز وصیت‌نامه رانوشت . درجلددوم جنایات تاریخ (ص ٢٥و٢٦ نوشتیم) که‌این هفت‌قطعه‌زمین‌رامردی یهودی ، مخیریق نام بپیغمبر «ص» بخشیدوخودش درجنك احدکشته شد ولی پس از مرك پیغمبر ابوبکر بعنوان اینکه من از محمد «ص» شنیده‌ام ما پیغمبران ارث نمیگذاریم این اراضی‌وساختمانهای آنراتصرف کرد وجزءبیت‌المال‌درآورد وبفاطمه «ع» وزنهای پیغمبر بهره‌ای نداد وچون فاطمه ع خود را مالك آنها میدانسته از اینروسهم ملکی‌خود رابعلی‌ع وباولادش واگذار کرده .

فاطمه (ع) شاید مقارن ظهر از دنیا رفت ولی طبق وصیت‌نامه ، غسل او تاشب بتأخیر افتاد ، علی «ع» در دل شب باچشم گریان ودل پردرد باکمك چند نفر ازخویشان و یاران وفادارش بدن دختر پیغمبر را درخاك‌تیره پنهان‌نمود درآنحال محمد(ص) را مخاطب ساخته بوی گفت : پیغمبر گرامی ! سلام من برتوباد . ای محمـــد «ص» ! ای فرستادهٔ خدا ! ازطرف دخترت زهراکه بزیارتت‌میآید ، ازدخترت که

درخاك تیره ، در بقعهٔ تو(۱) گورستان بقیع میآرامد . ازفاطمه که خداورا زود بتوملحق ساخت ، بحضرتت درود میفرستم.

صبرم در مصیبت فاطمه بسیار کم است و فاجعهٔ سیدهٔ زنان نیروی شکیب راازعلی گرفته.

چکنم ناچارم به‌پیروی ازسیرهٔ نیکوی‌تودراین‌مصیبت شکیبائی راپیشهٔ خود سازم ، چه مصیبت ازاین بزرگتـر ! پیکرزیبای‌تودرآغوش من جان‌داد ، من‌تورادرگورخوابا ندم من صبر میکنم تاخدا چنانکه فرموده بهترین پاداش رابمن دهد انالله و انا الیه راجعون

امانت بر گشت ، گروگرفته شد ، زهرا ازدستم رفت. چه قدر زندگانی بعداز دختر پیغمبر سخت و ناگوار است ! وچه اندازه گیتی درنظرم پست وزشت مینماید .

اندوهم بی‌پایان‌وخوابم اندك‌است . این غصه‌تاهنگامی که‌خدا مرابتو برساند ازدلم بیرون نخواهد رفت .

چه‌زود دست قدرت کردگار بین ما جدائی انداخت من بخدا درد دل میکنم .

ای پیغمبر محبوب! از دخترت بپرس تا از جفائی که امتت باو وبمن کرده‌اند بتوخبردهد . چه غصه‌ها که در دل زهرا پنهان بوده، و نمیتوانست اظهارکندولی حالا که بتو پیوسته است ، حالا که‌بخدا ملحق شده دردهای پنهانی را خواهدگفت میبینم دراین هنگام شکیبائی پسندیده تر است.

«۱» بجای این لفظ کلمهٔ ببقیعك نیزنقل شده که اگر درست باشد مقصودگورستان بقیع است ، شایدهم اصل کلمه «معك» بوده ودرموقع استنساخ اشتباه شده .

اگر ملاحظه از کسانی که برما دست یافتند، در بین نبود برای همیشه در کنار قبر تو جا گرفته و براین مصیبت بزرك چون زن بچه‌مرده میگریستم خدا بیناست، پیکر دخترت پنهانی بخاك میرود ولی حقش را بزور گرفته و آشکار ازارث پدر محرومش میسازند ، اینکه **فاطمه** یگانه فرزند تو است و دیری نیست که تو ازاین‌جهان رفته‌ای. (۱)

همچنانکه در تاریخ تولد وسال زناشوئی و مدت عمر پیغمبر اختلاف‌است روزمرك وی نیز نزد همه یکی‌نیست در چندصفحهٔ پیش‌نوشتیم ، بعضی میگویند تاششماه پس‌ازمرك پدر زنده بود .

طبق نوشتهٔ **کلینی** هفتادوپنج روز پس‌از پدرش‌زنده بود(۲) ودرصورتیکه پیغمبر(ص)در بیست‌وهشتم ماه‌صفررحلت نموده‌باشد باید گفت دردوازدهم تاچهاردهم‌ماه جمادی‌الاول سال یازدهم هجری بدرود زندگانی گفته .

ابن‌شهرآشوب معتقد است ، در سیزدهم ربیع‌الاخر سال یازدهم هجری وفات یافته(۳) بهرحال زندگانی اورا بعدازپدر ازچهل‌روز تاشش‌ماه نوشته‌اند .

---
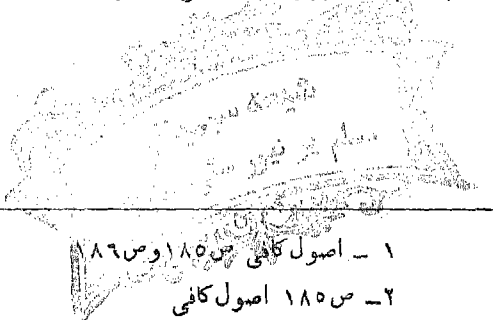
۱ ــ اصول کافی ص۱۸۵ وص۱۸۶

۲ــ ص۱۸۵ اصول کافی

۳ــ بحارالانوار ج۱۰ص۵۲

بامید آینده در پیش نوشتیم ،سال‌ولادت دختر پیغمبر(ص) را بااین‌همه گفتارهای متناقض که ازدانشمندان ومؤرخین شیعه وسنی نقل‌شده نمیتوان ، بطورتحقیق معلوم نمود ، از اینرو نمیدانیم ، دختر پیغمبر چندساله ازدنیا رفته .

عمر او را هنگام وفات ازهیجده سال تاسی وپنجسال نوشته‌اند .

ولی بین تمام این گفتها دوعقیده بیشترازسایرعقاید طرفدار دارد .

یکی آنکه وی در سال بنای خانهٔ کعبه « پنجسال قبل از بعثت پدرش» بدنیاآمده ، درآنوقت محمد ص سی و پنجساله بود بنابراین سن او هنگام مرك بیست وهشت سال وچند ماه بوده است .

طرفداران این عقیده فقط مؤرخین سنی‌هستند وعقیدهٔ دیگرمخصوص مؤرخین‌ودانشمندان شیعی « باستثناء معدودی از آنهـا » است کـه میگویند : وی پنجسال پس از بعثت محمد(ص) بدنیاآمده وطبق این گفته ، هنگام وفات هیجده ساله بوده است .

گفتیم سرچشمهٔ این عقیده روایت کلینی(ره) است یك حدیثی هم‌مرحوم‌مجلسی ازمنصور دیلمی نقل‌میکند که:

روزی عبدالله محض (پسرحسن مثنی و پدر محمد

نفس زکیه درمجلس هشام(ابن عبدالملك) بود ، صحبت ازسن فاطمه(ع) افتاد (محمدبن سائب) کلبی نسب دان معروف هم درآن جلسه‌حضور داشت .

هشام از عبدالله پرسید :

فاطمه وقتی از دنیا رفت چند سال داشت ؟

ـ سی سال

کلبی تو چه میگوئی ؟

ـ خیر ، سی وپنجساله بود .

ـ عبدالله کلبی چه میگوید ؟

ـ حال مادرم را از من بپرس ، بهتر میدانم واز کلبی احوال مادرش را بپرس ، بهتر میداند . حالا بااین اختلاف عقیده نمیتوان رأی قطعی ابراز کرد واین مسئله برای‌شیعه وتمام مسلمین بسیار مایهٔ تأسف است ، کـه سال ولادت و مرك یگانه دختر پیغمبرشان را درست نمیدانند ، درصورتیکه ملل دیگر بجزئی‌ترین چیزی کـه باشخصیتهای بزرك آنها بستگی داشته باشد بسیار اهمیت میدهند .

سال ولادت ومرك بجای خود . آنچه بیشترموجب تأثر است ، اینکه قبردختر پیغمبر نیزمعلوم نیست کجا ست .

یکدسته از دانشمندان میگویند: درخانهٔ خودش ویـا دربقعهٔ پدرش دفن‌شده . **ابن‌شهر آشوب** صاحب کتاب**مناقب** پیرو این عقیده است .

پیدایش این باور از حدیثی است کـه از پیغمبر (ص) رسیده است باین مضمون : میان گور ومنبرمن باغی است از

باغهای بهشت(۱) و بنا بنقل بخاری فرموده است:میان خانه ومنبرمن باغی است از میان بهشت.

مرحوم مجلسی میگوید: قبرش در گورستان بقیع است. سیدمرتضی ره نیزهمین عقیده را دارد ولی ازروی قرائن گمان میکنیم در خانه دفن شده باشد زیرا با تأکیدی که دختر پیغمبر در پنهان داشتن دفن خود داشت و باین منظور به علی (ع) وصیت کرد، جنازهٔ اورا شب دفن کنند احتمال کلی میرود علی (ع) برای اینکه کسی ازچگونگی آگاه نشود و جسد دختر پیغمبر از آسیب احتمالی بامدادمرك محفوظ بماند وی را درخانه بخاك سپرده باشد چون اگر میخواست اورا به بقیع ببرد هنگام پیمودن مسافت بین خانه و گورستان بقیع ممکن بود کسانی که علی(ع) وفاطمه (ع) نمیخواستند ازواقعه مطلع شوند آنهارا ببینند واگر امیرالمؤمنین (ع) هم صورت گورهای متعددی در بقیع درست کرده، فقط برای گم کردن نشانی بوده است، درهرحال خدادانا است.

بامدادمرك هنگامیکه خلیفه و همکارانش فهمیدند، علی شبانه دختر پیغمبررا بخاك سپرده باعصبانیت زیاد او را ملاقات نموده و بوی گفتند: توهیچوقت دست ازمخالفت باما بر نمیداری. چرا نگذاشتی صبح شود وماهم برجنازهٔ دختر پیغمبر نماز بخوانیم؟ علی «ع» برای آنها قسم خورد که فاطمه وصیت کرده بود اورا شب دفن کنم، آنهاهم گفتهٔ اورا پذیرفتند.

اینمقدار نوشتهٔ مورخین سنی است، درصورتیکه تاریخ شیعه میگوید: بامدادمرك وقتی مردم فهمیدند دختر پیغمبر

---

۱ — ان بین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة

شبانه دفن‌شده یکدیگر راسرزنش کردند که چه‌مردمی هستید یك دختر از پیغمبر شما باقی‌ماند اوهم‌مرد . شما نه بر بالینش حاضر شدید ، نه‌براو نمازخواندید ، نه‌میدانیدقبرش کجاست گفتند اهمیتی ندارد . میفرستیم زنی بیایدقبرها رابشکافد واو رابیرون بیاورد تابروی نماز بخوانیم !

حقیقتا طرز تفکر این‌دسته ازمسلمانها هم‌شگفت‌انگیز بود . اینهامردمی هستند که برای‌انجام یك‌مستحب وتظاهر به‌یك‌شعار دینی . به‌ننگین‌ترین کار که شکافتن قبر دختر پیغمبر است تن‌درمیدهند ، فقط برای اینکه بگویند ماهم بردختر پیغمبر نماز خواندیم ــ بله آنوقت دین پیغمبرهم پامال بشود اهمیتی ندارد امروز هم یکدسته ازهمان مردمیکه صف اول جماعت‌هارا اشغال‌نموده وپیشروقافله حج وسردسته عزاداران دهۀ عاشوراميباشند ، ازاحتکار ارزاق ، خوردن‌ربا ،معاملات نامشروع‌هیچ باکی نداشته وبرای این منکرات اهمیتی قائل نمیشوند واگر مقید بحفظ ظاهر باشند آنعمل نامشروع را بصورت نامشروع‌تری مباح و شاید مستحب جلوه میدهند .

باری‌از مطلب‌خود بدور افتادیم ، گفتیم یاران پیغمبر برای درك ثواب‌نماز حاضرشدند قبردختر پیغمبر رابشکافند عمرهم باآنها همعقیده بودولی ازطرفی علی‌علیه‌السلام‌مطلع شده وبشتاب‌خودرا بآنهارساند وسوگند خورد که اگر نیش کلنگی بیکی‌ازاین گورها بخورد زمین راازخونتان سیرآب میکنم .

مسلمانها ! هم‌وقتی هوارا پس‌دیدند از درك ثواب !! منصرف‌شده برگشتند .

بااینحال معلوم‌است ، روزهای نخست مخصوصا تصمیم

داشته‌اند ، جای قبر ، معلوم نباشد ولی متأسفانه امروز هم نشان درستی از قبر فاطمه (ع) در دست نیست .

فرض کنیم ، قبر فاطمه (ع) در بقیع بود مگر آن چهار نفر پیشوا که در گورستان بقیع بخاك رفته‌اند چه نشانی بر قبرشان باقیست ؟ اگر بالای قبر دختر پیغمبر هم علامتی نصب میشد ، از تجاوز خلیفةالمسلمین ! ابن سعود بر کنار نمیماند . و آنرا هم مانند قبر بزرگان دیگر این مذهب با خاك یکسان میکرد . من اینجا نظر خصوصی ندارم ولی اگر خراب کردن قبور در مذهب وهابی یك اصل مسلمی است پس ملاحظه از یك اقلیت مذهبی دیگر چه معنی دارد .

چندوقت پیش در مجلسی صحبت از تعصب اسلامی ! پادشاه حجاز بمیان آمد یك آقای محترمی (که فعلا اسمش را نمیبرم) میگفت اگر برداشتن آثار قبر در مذهب سعودی کار واجبی است چرا قبر اسمعیل بن جعفر دست نخورده است. من جوابی نداشتم و نمیدانستم این قبر هم بقعه داشته ، از زائرین امسال پرسیدم ، گفتند ما بقعه‌ای بنام اسمعیل بن جعفر ندیده‌ایم. معلوم میشود اخیراً آنرا هم خراب کرده‌اند ولی این قدر معلوم است که سبیل آقا خان محلاتی نزد ابن السعود قیمتش بیشتر از ریش بعضی پیشوایان ما بوده راستی جای تأسف است ، که پس از هزار و سیصد و شصت سال سابقه ، پس از داشتن چهل ملیون پیرو ، پس از دادن ملیونها تلفات هنوز نه ارزش مذهب شیعه در نظر ابن السعود بپایهٔ مذهب اسمعیلیه رسیده و نه شیعه‌ها توانسته‌اند قدر پیشوایان خودرا در نظر پادشاه حجاز باندازهٔ آقاخان محلاتی برسانند .

باز اسمعیلیه هم سابقهٔ تاریخی زیادی دارند ، یك حزب

سیاسی که صد سال بیشتر از تأسیس آن نمیگذرد و بصورت مذهب در آمده، فعالیتش بمراتب از مذهب شیعه بیشتر است، مذهبی که گذشته از جنبهٔ حقیقت و واقعیت، در کشور ایران رسمی ودر کشور عراق نیم رسمی است ودر کشورهای اسلامی دیگر هم نفوذ معتنابهی دارد و پادشاه ایران مسئول ترویج و نمایندگان مجلس شورایملی این کشورهم پشتیبانش هستند.

آری یك حزب سیاسی باصدسال سابقهٔ تأسیس بااینکه شاید درتمام دنیا صدهزار عضو داشته باشد و بااینکه مطلعین آنها بتراوشات فکر مؤسسین این حزب خندیده ودم ودستگاه عکارا دکان طوقی بیش نمیدانند، درحفظ مرام ومسلك پوچ خود پافشاری بسیاری بخرج داده و برای کانون تبلیغاتی این حزب (یا بعقیدهٔ خودشان مذهب) تشکیلات نسبتاً منظمی ایجاد کرده‌اند.

کتابخانه، چاپخانه سالن تبلیغ، مهمانخانهٔ ویژه برای واردین، نشریه‌های مرتب دراختیار دارد.

حظیرة القدس کانون تبلیغات بهائیان درمرکز یك کشور شیعی، در مرکز کشوریکه پادشاه بموجب قانون اساسی مسئولیت حفظ مذهب رسمی آنرا دارد، در بهترین خیابانها بازیباترین طرز بنا شده وتمام این وسائل درداخل آن موجود است.

از این گذشته چندتن از افراد وابستهٔ باین حزب در نتیجهٔ فعالیت خود بااستفادهٔ ازسستی طرف پستهای نسبتاً حساسی را اشغال نموده و نقشهٔ شوم خودرا باخاطر آرام ادامه میدهند.

از بانك ملی تاکارخانه چیت‌سازی را گرفته ودر ارتش نیز رخنه کرده‌اند و بلکه میشنویم چندنفر از آنها در دفتر

آستانهٔ قدس رضوی مشغول کارند. اگر راست باشد باید بآقای نیابت تولیت دست مریزاد گفت، که موقوفات آستانه در نتیجهٔ رسیدگی نکردن ایشان صرف تبلیغات بهائیها بشود.

بلی فعالیت یك حزب سیاسی، یك اقلیت ضعیف یك حزبی که بدست روسها درست شده وامروز میوه‌اش را انگلیسها میخورند، درنتیجهٔ مشاهدهٔ سستی طرف مقابل بجائی رسیده که بنام مذهب دست به تبلیغ میزنند و آرزو دارد، مانند مذهب شیعه یا مذاهب دیگر اسلام برای خود هر گونه آزادی تبلیغاتی داشته باشد اکنون نمونه‌ای از توقعات طرفداران این حزب را درزیر بخوانید . روزنامه قیام ایران :

خبرنگار ما ازمشهد اطلاع میدهد :

چهار نفر ازدختران بهائی ازدانشسرای دختران مشهد (شاهدخت) اخراج شده‌اند .

وعلت‌را ادارهٔ فرهنك بهائی بودن آنها جلوه میدهد این‌موضوع درمیان بهائیان اثر بسیار بدی نموده‌است یکی از بهائیان که بامن سابقهٔ تحصیلی دارد ورفیق تحصیلی بوده بمن میگفت :

در دنیای اتم در موقعیکه حتی سیاه پوستان هند از کنگره گذراندند وسیك وهندی‌ومسلمانان وسایرادیانرا(۱) درمقابل قانون یکسان دانستند .

سیاه چشمان ایرانی بوسیلهٔ اخراج این‌چهار دختر

---

(۱) مقصودم ازنقل این‌خبر فقط همین یك نکته است که چطور دراثر نادانی این‌ملت بهائیگری هم بنام دین در جامعه معرفی میشود .

اغراض خود رابثبوت میرسانند.

بلی طرز تبلیغ یك حزب سیاسی این طور است، آنوقت متجاوز از چهل ملیون جمعیت باپرداخت سیصد ملیون هزینهٔ تبلیغاتی درسال، هنوز نه کتابخانهٔ عمومی دارد، نه چاپخانه نه دارالتبلیغ.

چهل ملیون شیعهٔ دوازده امامی سالی سیصد ملیـون برای هزینهٔ تبلیغاتی مذهب پول میدهد «این مبلغ بغیر از پولی است که صرف مخارج زیارت و نذر و پرداخت بهای «کتب مذهبی» میشود این مبلغ فقط بودجهٔ تبلیغات عمومی است از این سیصد ملیون صد و بیست ملیون تومان را در سال شیعهٔ ایرانی متحمل می‌شود (۱) ولی در اثر وضع شرب الیهود وتشکیلات غلط یا نداشتن تشکیلات، در مقابل، یك نشریهٔ تنها هم ندارد، تا عقاید حقهٔ اورا بگوش مذاهب دیگر اسلام رسانیده ومثلا بمصریها بفهماند، ایرانیها هم مسلمانند، بت نمیپرستند، علی بن ابیطالب را بر پیمبر مقدم نمیدانند، شب یازدهم محرم چراغهای مجلس روضه‌خوانی راخاموش نمیکنند

---

۱ ــ این مبلغ حد اقل هزینه‌ای است که شیعهٔ ایرانی برای تبلیغات مذهبی از سال ۱۳۲۱ به بعد متحمل می‌شود. چندقلم هزینه‌های هنگفت دیگر را که باید بطور غیرمستقیم بترویج مذهب کمك کند بقلم نیاوردیم و تصور میکنیم اگر دقیقاً حساب کنیم از یکصدوسی ملیون تومان هم تجاوز خواهد کرد. این حساب بقدری روشن است که درچند قلم می‌توان آنرا نشان‌داد ولی چون نشان‌دادن ریز بودجه خارج از موضوع گفتاراست از نوشتن آن صرف نظر میکنیم.

که زن و مرد باهم ...... شراب در مذهب شیعه هم حرامست ، یك زن شیعی دریك شب چند شوهر نمیکند . در خانه‌های شیعه هم قران موجود است ، درشهرهای شیعه هم مسجد برپاست (۱)

خواهش میکنم باز درعوض چاره‌جوئی بفکر جواب نیفتاده و بگوئید « احتیاجی باین اقدام نداریم چون علمای شیعه اصول مذهبی رادر کتابهای مفصل خود نوشته‌اند ، اینها اگر راست میگویند ، بروند آن کتابهارا مطالعه کنند » قبول دارم ولی آخر فکر کنید کتابی را که مرحوم علامه یاسیدمرتضی یادیگران درقرن سوم یا چهارم هجری نوشته‌اند ، امروز در قاهره ، ریاض ، دمشق ، لبنان ، مسقط ، عمان موجود است ؟! و برفرض هم که موجود باشد دست چه اشخاصی است .

در کتابخانهٔ ثروتمندان و یا دست مردمیکه خودشان در پوشیدن حقایق ذینفع هستند . دراینصورت گناه آن دانشجوی سال دوم دانشکدهٔ حقوق مثلا که درقاهره تحت تربیت پدر و مادر بزرك شده ومذهب سنت را اختیار کرده است چیست ؟ آیا او بجهنم میرود چرا که چون روزی یك مرتبه سوار طیاره نشده وازقاهره بطهران نیامده تادرست عقایدمذهب حقه را بفهمد، یا آنها مسئولند که با پرداخت این مبلغ هنگفت نتوانسته‌اند عقاید شیعه را در کتابها و نشریه هـای مرتب چاپ کرده ، رایگان ازتهران یاقم یانجف ، بقاهره یادمشق یاشهرهای

---

۱ ــ مطبوعات مصر تمام این بهتان‌هارا بشیعه وایرانی بسته است بنوشته‌های عبدالله قصیمی ، محمد ثابت ، احمدامین محمد سید ، ودیگران مراجعه کنید .

دیگر بفرستند .

باصد و بیست ملیون تومان درآمد سالیانه می‌توان صدها چاپخانه ، ده ها دارالتبلیغ مهم ، چندین کتابخانهٔ عمومی چندین مجمع نشر و تألیف درمراکز دینی وتحت نظر مبلغین مذهب تاسیس کرد .

میتوان صدها مبلغ را تربیت نموده باهزینهٔ کافی بنقاط جهان فرستاد ولی متأسفانه چنانکه گفتیم سازمان ناقص ، عکس‌العملش طوری است که روحانیون و پیشوایان مذهبی ومبلغین ، مادرداخل کشور خودشان هم ارزش نوعی ندارند واگر قیمتی‌هم درانظار موجود باشد ویژهٔ اشخاص محدود ومعینی است بله ، یك‌وقتی قدرت‌مذهبی بحدی بود که نامهٔ احتمالی مرحوم میرزای شیرازی مقاولهٔ رژی را بهم می‌زد امروزهم قدرت مذهبی بحدی است که روزنامه نگارهاهم‌در پرده یاعلنی بسران‌مذهب ومقدسات ملی ازهرگونــه اهانتی مضایقه ندارند نتیجه مسابقهٔ مجله‌ها برداشتن عمامه‌های‌روحانیون ویا کشتن آنهاست .

چندهفته پیش مجلهٔ بسیار آبرومند بدیع مسابقه‌ای را عنوان کرده بود که درست تفصیل آن یادم نیست گویا این بود که : اگرمیتوانستم خودرا پنهان کنم چه میکردم ؟

تمام پاسخها با همهٔ اختلاف ، یك نکتهٔ جامعی داشتند «اهانت بروحانیون» یکی نوشته بود میرفتم عمامهٔ آنها را برداشته و بین فقرا تقسیم میکردم یکی نوشته بود همه را میکشتم بعضی‌هم احتیاط کرده و کلمهٔ (نما) را بآخر روحانی اضافه نموده بودند تــا مسئولیت احتمالی برای خود ایجاد نکنند .

نمایندگان‌مذهبی ! ناظرمحترم شرعیات،شیعه مذهب‌های

دوآتشه! هم لابد این‌مجله ومانند آنرا خوانده واین‌اهانتها را یك‌مطلب عادی تلقی میکنند ولی فکر کنید! روحانیون خوب یا بد عکس‌العمل این نوشته‌ها در نظر اجنبی چگونه است؟

من دراینجا ازهرملبس بلباس روحانیت دفاع نمیکنم زیرا دربین این‌طبقه‌هم مردمان مقصر یافت میشود ودر اثر عاقبت نیندیشی آنهاست که روز بروز دسته‌های منظمی از بهترین‌جوانان، دراثر نومیدی ازاصلاح وضع رقت‌بار کشور بمرامهای گوناگون میپیوندند!

آیا اینها پدر درپدر معاند با اسلام بوده‌اند؟ نه بخدا بلکه دسته‌ای‌خاص بارفتار غیرمحتاطانه‌خود اسلام‌را طوری در نظر اینان جلوه داده‌اند که خیال میکنند قانونی است مخصوص محافظت اغنیاء و دژ محکمی است برای پناه سرمایه‌داران وآلتی است بمنظور اجرای مقاصد ستمکاران

سوء تدبیر یاحفظ مصلحت شخصی این‌عده بود که این دسته را از چنك ما بیرون کرد، روزی که احتیاج شدیدی بوجودشان داشتیم. حالا درآینده شما بایك‌مشت ملت‌فقیر ویا کاسب جزء ویا مردم بیسواد یا کارمند دون پایهٔ دولت چه‌کاری برای اسلام میکنید وچه قدمی بنفع دین برمیدارید. اگر بنا باشد هر جوانی که ازسال سوم متوسطه خارج شد بدورش خط بکشیم بیست‌سال‌دیگر بایددین، دینی که بصورت فعلی درآمده فقط در بین عشایر و دهاتیان دوردست رواج داشته باشد.

درصورتیکه بحقیقت اسلام قسم اسلام دوش‌بدوش علم سیر میکند و من روی وابستگی بدین این ادعارا بدون‌دلیل بحساب دین نمیگذارم.

شگفتا اسلام روزی مشکل ترین گره‌هارا میگشود ولی امروز طوری بمردم معرفی شده که خیال میکنند، این دین خود مشکل بزرگی برای بشر میباشد.

شما ای دستهٔ مخصوص. شما ای باند خیانتکار مسئولید، شما روی مردم‌را بمقدسات دینی باز کردید شما سبب شدید که یك مدیر روزنامه در روزنامه خود بنویسد:

« اینجاست که دین بدرد میخورد. اگر کمکی بمردم فلکزدهٔ مملکت نکند در عوض همهٔ دردهای این آقایان را دوا میکند ».

خاتمه